atige.ir

امید ایران

۳۱۲۲

پیش‌بینی پس از مرگش را بفوریه گفت

atige.ir
وب سایتی
متفاوت

مرحوم شاه فقید پیش بینی

مفصلی کرده و بشاهزاده خانم فوزیه گفت...

یکی از خانمهای مشهور که حالا هم در بین زنان درباری شهرت دارد در ردیف اشخاصی قرار گرفته بود که ملکه فوزیه همسر سابق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نسبت باو نهایت توجه و مرحمت را داشت و هروقت فوزیه میخواست ساعتی بفراغت بگذراند این خانم را احضار میکرد و با او بگفتگو می پرداخت و در دربار شهرت داشت که این خانم محرم اسرار ملکه ایران است مدتها بود که من سعی داشتم این خانم را به بینم و خاطراتی از شاهزاده فوزیه ازاو بپرسم هفتهٔ پیش در یک مهمانی مجلل محرم اسرار فوزیه را دیدم که با لباس شب داخل سالون پذیرائی شد فورا وقت را غنیمت شمرده و به طرف او رفتم. بعداز احوال پرسی خواهش کردم خاطره ای از گذشته ملکه ایران تعریف کند خانم با تبسم و خوشروئی در کنار من نشست و گفت راستی خانم فوزیه ملکه سابق ایران زن شریف نجیب و باعاطفه ای است منتها سر نوشت و تقدیر اجازه نداد که او برای همیشه صاحب و حافظ مقام خودش باشد.

یکروز در باغ سعدآباد در حضور ملکه فوزیه قدم میزدیم و از هر در سخن می گفتیم در کنار چنار قطوری یکمرتبه فوزیه ایستاد و گفت راستی خدا رحمت کند روح مرحوم شاه فقید را چه مرد بزرگ نیک نفس و دوراندیشی بود. یکروز در کنار این چنار ایستاده بود سیگار میکشید من و شاه که آن زمان ولیعهد بود در باغ سعدآباد قدم میزدیم یکمرتبه نظرمان متوجه شاهنشاه فقید شد و بی اختیار در حضور شاه باعرض تعظیم ایستادیم.

اعلیحضرت در حالیکه یک سیگار هما را جلو لبش گرفته بود با تبسم گفت فوزیه خانم بیا جلو ببینم من مؤدبانه پیش رفتم و با کمال ادب تعظیم کرده در حضور شاه ایستادم والاحضرت هم ایستاد (منظور اعلیحضرت فعلی است) رضا شاه نگاهی بنقطه نا معلومی کرده و در حالیکه یک درخت تنومندی را که باد شکسته بود بمن و ولیعهدش نشان میداد گفت آن درخت را می بینید قبل از اینکه من بسلطنت برسم این درخت نهال سرسبز وخرم و پرغروری بود امسال هیجده سال از سلطنت من میگذرد و باد امروز این درخت تنومند را شکسته است ومنکه روزی ناظر سلامتی و ترقی این درخت بودم امروز می بینم که تنه اش در اثر باد حوادث شکسته و رو باضمحلال است وقتی چشمم بسقوط این درخت افتاد بفکر آینده خودم افتادم که بقول معروف قیامت هرچه دیر آید بیاید، با این وضعی که من در روش و افعال خارجیهای پدرسوخته می بینم و باخیالی که برای استقلال و ترقی ملت ایران دارم بعید نیست روزی بسرنوشت این درخت دچارشوم و حتی مجبورم کنند از ایران بروم

آنروز باید محمد رضا با نهایت فکر و مطالعه نسبت بامور مملکت فعال و کنجکاو باشد و شما هم که شریک زندگی او هستید سعی کنید با نهایت صمیمیت با شاه و مردم همکاری کنید تا پس از یک انقلاب فکری که در بین عموم طبقات ایرانی ایجاد میشود کم کم افق سیاست دنیا روشن گردد و ایران هم از خطر تهاجم بیگانگان در امان بماند.

گرچه آنروز ممکن است که من نرده باشم ولی روح من در انتظار موفقیت شما و محمد رضا است باید فراموش نکنید که در هر نقطه ای از دنیا باشم بسرم وظیفه دار است جسد مرا بایران عودت داده و در جوار صحن مطهر حضرت عبدالعظیم دفن نماید.

محرم اسرار فوزیه میگفت که ملکه سابق ایران وقتی صحبتش باینجا رسید قیافه درهمی بخود گرفت و گفت خدا رحمتش کند که پیش بینی آنروزش صحیح بود واتفاقا درهمانجا یکی از والاحضرتها از پشت درخت بیرون آمد و بعد معلوم شد که عکسی هم درهمان حالت از رضاشاه گرفته است که فیلم آن هنوز در نزد من است.

تا ملکه فوزیه گفت فیلم عکس رضاشاه را دارد با تمنای دوستانه تقاضا کردم که یکقطعه از آن عکس برخاطره بمن مرحمت نماید ووقتی عکس را گرفتم و بقیافه متجسس و مردانه رضا شاه نگاه کردم از صمیم قلب متاسف شدم.

تبریک

از انتصاب آقای قدرت‌اله میری بسمت ریاست ثبت اسناد شهرستان نهاوند خوشحال وعموم نهاوندیهای مقیم تهران موفقیت وپیروزی آقای میری را که جوانی فعال و شریف و پاکدامن هستند از خداوند متعال خواستارند

دفتر نامه هفتگی امید ایران

دوقتل در کوچهٔ مرگ

اثر فلسفی وجنائی «ادگار آلن پوئه»

نویسنده و شاعر توانای امریکائی

با انضمام قطعهٔ «زاغ» شاهکار ادبی نویسنده منتشر شد.

از کتابفروشیهای مهم و نمایندگان امید ایران در شهرستانها بهای ده ریال خریداری کنید

ثابت شد که آقای جوادی مدیر کل محترم ثبت اسناد

شریک دزد و رفیق قافله نیست..

در شماره ششم مجله امید ایران سرمقاله ای را اختصاص بخاطره ای از سالون سفارت دادیم و نظر نگارنده این بود که فساد سازمان کشور را برملا کرده و اثر گوشه از چرخهای زنگ زده ادارات را بخوانندگان عزیز نشان بدهیم.

از طرفی چون چندین نفر از زنان و مردان شهرستانها از وضع و روش برخی از روسای ادارات ثبت اسناد و شهرستانها گله و شکایت کرده بودند و ما با ملاحظه احجافات طاقت فرسای یکی از کارمندان ثبت اسناد بآقای جوادی مدیر کل ثبت تذکر دادیم که اگر نسبت بسوابق و اعمال این قبیل کارمندان نادرست توجه دقیق ننمایند جامعه قضاوت می کند که مدیر کل ثبت هم شریک دزد و رفیق قافله است.

خوشبختانه بمحض انتشار این مطلب ضمن یک ملاقات رسمی بمدیر این مجله ثابت شد که شخص آقای جوادی شخصیت ممتاز و دلسوزی هستند که با تحمل ناملایمات محیط و سوء سازمان اداری مردانه کمر همت برای اصلاح ثبت بسته و نسبت باعمال عموم رؤسای ثبت اسناد نهایت دقت و دلسوزی را مبذول مینمایند! مخصوصا نمونه بی نظری مدیر کل ثبت اسناد امروز ثابت شد که از کار گزینی آن اداره اطلاع دادند که شخص مورد نظر یکه سبب خسارت مردم یک شهرستان کوچک شده بود بنا بدستور آقای جوادی از کار بر کنار شده است.

با کمال خوشنودی از طرز عمل آقای جوادی بدینوسیله مراتب تشکر و سپاس لازم را بمعظم‌اله ابراز داشته و موفقیت عموم کارمندان لایق و درست دولت را از خداوند خواستاریم.

ملت ایران

نصراله شیفته سردبیر سابق مرد امروز پس از ۲۶ ماه سکوت و تحمل ملاحظه اخبار و اطلاعات ناقص و درهم و برهم قلم بدست گرفته و خاطرات خود را مینویسد ضمن انتشار خاطرات شیفته «شرح حال حقیقی محمد مسعود را بقلم مسعود» بضمیمه اسناد و مدارک قیمتی و اوراق بربهائی از مدارک و مکاتبات سیاسی. اداری. تحصیلی. بانکی و روزنامه نگاری او می بینند که برای تهیه و نگاهداری آن عدهٔ بیشماری از دوستان مسعود زحمات زیادی تحمل کرده اند شرح کلیه سوء قصدهائیکه در مدت چند سال بمسعود شده و مدارک گفتگوی مسعود با رجال مشهور ایران. بازیهای رنگارنگی که دست تقدیر در کتاب زندگی مسعود بوجود آورده است!

شیواترین سرگذشتی است که برای عموم افراد پیرجوان ثروتمند. فقیر روشنفکر و منحرف تهیه شده و منتشر میشود از هفته آینده که شرح حال محمد مسعود بقلم خودش و خاطرات شیفته و نظریات آقایان جمال‌زاده. دکتر فاطمی. دکتر میمندی نژاد. آل‌بویه و سایرین در صفحات امید ایران شروع میشود قطعا همه هفته مجله امید ایران نایاب میشود و اشخاصیکه بخواهند دورهٔ کامل امید ایران را برای داشتن مطالب سودمند و خواندنی آن داشته باشند باید با ارسال ۲۵۰ ریال و نشانی صحیح خودشان مشترک شوند فراموش نفرمائید که از شماره آینده روش امید ایران عوض میشود و اضافه برشرح حال مسعود:

خودآموز زبان انگلیسی

شاهکار استاد زبان در دانشگاه تهران در امید ایران منتشر میشود و روش نگارش آن طوری است که هر کس در هر نقطه ای پیش خود زبان انگلیسی را فرا می گیرد بنابر این شما هم فراموش نفرمائید روزهای شنبه فقط امید ایران

گفتنیها

باید سخن گفتن را مانند نفس کشیدن و غذا خوردن و خوش رفتاری درمیان مردم آموخت

آدم پر گو میخواهد کاری کند که اورا دوست بدارند برعکس کاری میکند که منفور عامه واقع میشود می خواهد بر دیگران منت بگذارد و حاصل نمیکند میخواهد خودرا محبوب سازد و مورد اعجاب دیگران واقع گردد برعکس آلت تمسخر قرار می‌گیرد بدون عطای وجه مخارجی می‌کند دوستان خودرا از خود دور میکند و بدشمنان خود فائده میرساند و بدین ترتیب در امحاء خویشتن میکوشد

بلور تارخ

همچنانکه آدمی باید بداند چگونه حرف زند باید نیز بداند که چگونه سکوت اختیار کند

خیلی کم اتفاق میافتد که از سکوت خود پشیمان شوی واز زیاد گفتن خود افسوس نخوری

لابروین

تو صاحب اختیار کلماتی هستی که هنوز تلفظ نکرده‌ای و محکوم آن گفتاری هستی که از دهانت خارج شده است از امثال اعراب.

کم بگو تا زیاد بشنوی سه مرتبه گفتار و هفت مرتبه نوشته های خود را تحقیق کن.

طبیعت از برای حرف زدن یکعضو فقط بما ارزانی داشته واز برای شنیدن دو گوش بما عطا فرموده تا زیاد بشنویم و کم بگوئیم.

لاکوردر

atige.ir

وب سایتی متفاوت

atige.ir

ترجمه آقای علی اکبر کسمائی

خالد بن ولید

داستانی از دلیریها وجانبازیهای شگفت انگیز سردار نامی اسلام و حیله های او برای نجات از انتقام یك زن باشهامت عرب واستفاده او ازهمان زن درجنگهای اسلام و سرنوشت عبرت انگیزی که پیدا کرد.

مقدمه داستان

اختلاف ابوبکر و عمر

همینکه حضرت محمد (ص) بدیار جاودان شتافت ، بسیاری از قبائل عرب ، علم مخالفت با جانشین او - «خلیفه» برافراشتند :

یکی که نسبت بقریش ، حسادت داشت میخواست درمجد وافتخار بپای «قریش» رسد . دیگری که ادعای نبوت میکرد ، گروهی را بدور خود گردآورده بود . یکی دیگرهم میگفت : « من زکوة نمیدهم » !

بدینگونه هنورچندروزی ازوفات حضرت نگذشته بود که آتش اختلاف درهمه جا زبانه کشید ودرآندك زمان سراسرشبه جزیره عربستانرا فراگرفت هرج ومرج درهمه جا رخنه کرد و کار بجائی کشید که شورشیان بموطن خلیفه حمله برند ..

مشکل کار، تنها کفر وتمرد نبود بلکه اختلاف برسراین بود که دربرابر خلیفه چه روشی پیش گیرند وسیاست خارجی دولت نو بنیاد اسلام . چه معاف داری ؟)

ابوبکر میگفت : پاداششان قتل است !

عمر میگفت : - ما حق نداریم مردم را بکشیم زیرا رسول خدا فرموده است : امر کردم که مردم کشته شوند مگر آنکه بگویند (لااله الا محمد رسول الله) وچون گفتند ، خون و اموالشان در مصونیت است ،

((ابوبکر)) پاسخ میداد : - ونیز رسول خدا فرموده است که امر کردم مردم کشته شوند مگر آنکه حق را رعایت کنند و رعایت حق، گزاردن نماز و دادن زکاة است . بخدا اگر همهٔ مردم ازمن رو بپوشند ، من خود بتنهائی با متمردان جنك خواهم کرد.

شمشیر ابوبکر درجهاد بامتمردان سیف الله بود که لقب خالدبن ولید سردار رشید اسلام است.

الحق ، اگر ابوبکردر گرفتن زکوة از مردم توانگر، سستی میکرد از دولت اسلام ، دیگر اثری نمیماند زیرا دادن زکوة ، یکی ازمواد اجرای مساوات اسلامی بود که رکن عمدهٔ اسلام بشمار میرفت و بتوسط زکوة بود که بینوایان مسلمان، قوت و رمق دانشمند ودولت اسلام، سازو برك برقراری خودو فتوحات اسلامی را فراهم می کرد.

درشت گوئی «عمر» به «خالد»

این اختلافات درمورد سیاست داخلی...و اما در موردسیاست خارجی دولت اسلام نیز اختلاف نظر وجود داشت .

گروهی از متمردان میگفتند : « بخدا ایمان داریم و شهادت میدهیم که (محمد) رسول اوست وبدرگاهش نماز میگذاریم ولی اموال خودرا بشما نمیدهیم .

ابوبکر درپاسخ ایشان میگفت : (زکوة هم مثل نماز است چگونه است که نماز میگذارید و زکوة نمیدهید ؟)

دراین باره بسیاری از «صحابه» مانند عمر وابوعبیده وابن حذیفه و دیگران با ابوبکر مجادله داشتند..

عمر میگفت : (بامردم الفت بگیر ومدارا کن)

ابوبکر پاسخ میداد : (من بیاری تو امیدوار بودم ولی با این ایرادهای تو روبروشدم ! بخدا تا وقتیکه شمشیر دردست دارم ، با متمردان جهاد خواهم کرد ...)

عمر میگفت : (مردم در بذل اموال خود بخیل اند چه می شود اگر امسال ، آنانرا ازدادن صدقه وزکوة

حضرت محمد(ص) در زمان حیات خود ، سپاهی بسوی شام، گسیل داشت ولی در مرزهای شام ، حوادثی بضرر دولت اسلام رخداد که ازآنجمله بود شهادت زید بن حارثه نامید.

حضرت ، باردیگر تصمیم گرفت سپاه دیگری بسرکردگی اسامة بن زید بسوی شام گسیل دارد ولی پیش ازاین کار ، بدرود زندگی گفت: صحابه وقتی شورش متمردان را دیدند، ابوبکر را گفتند که از اعزام اسامه بسوی شام ، فعلا صرفنظر کند. ابوبکر نپذیرفت و گفت :

— نخستین کاری که میکنم ، اتمام همان کار است که حضرت رسول اقدام کرد . حتی اگر بگویند که درندگان مراخواهنددرید، سپاه اسامه را بشام اعزام خواهم داشت.

اسامه باگروهی از لشگریان اسلامی بسوی شام حرکت کردوابوبکر نیز خود اورا مشایعت کرد و تصادفا درآن جنك ، پیروزی نصیب «اسامه» شد .

* * *

از آنچه گذشت، دریافتید که عمر بن الخطاب موافق نبود که خلیفه با متمردان ، طریق عنف وشدت پیش گیرد وبا آنان ، بسختی و درشتی رفتار کند. ازینرو ، از سخنگیریها و سنگدلیهای خالدبن ولید راضی نبود و سلوك اورا تنقید میکرد چنانکه در باره او میگفت شمشیر خالد ، آغشته بخون بیگناه است! ... واین حادثه کدورت میان آندو

بقیه در صفحه ٤

atige.ir
وب سایتی متفاوت

atige.ir

نویسنده : (هادلی چیز) امریکائی

اقتباس ذبیح‌الله منصوری

چگونه مرا در امریکا یک تبه کار کردند؟

ناچار کافه خودرا مرمت کردم و آئینه‌ها را عوض نمودم ودوباره شروع بکسب کردیم و مشتریهای همیشگی بماروی آوردند و طوری کافه شلوغ شد که من وخدمتکارم نمیدانستیم که چگونه جواب مشتریها را بدهیم وازآنها پول بگیریم و بعضی ازمشتریها چون میدیدند که چون سرمن شلوغ است و بعلاوه شنیده یادیده بودند که چه خسارتی به من وارد آمده اسکناسهای درشت را میدادند و بدون این که بقیه رابگیرند ازکافه خارج می‌شدند و میگفتند که تتمه پول را فردا شب خواهد گرفت.

منهم بتدریج دراقبال گرمی بازار کسب و شیرینی صحبت مشتریها بکلی واقعه تیراندازی تبه کاران را فراموش کرده بودم و بامشتریها میگفتم و می خندیدم وسعی می‌نمودم که ازمشتریهای اناث دلربائی کنم.

نزدیک ساعت دوازده بود و باز صدای تلفون ملعون بلند شد.

اینکه میگویم ملعون ... برای این است که بعدازواقعه اول ازصدای تلفون وحشت میکردم ویژه آنکه ساعت دوازده هیچکس بدیگری تلفون نمیکند چون همه میدانند که موقع خوابیدن میباشد و فقط بار ها و کاباره ها باز هستند.

بمحض اینکه گوشی تلفون‌را برداشتم صدای دورک کورتیس بگوشم رسید که میگفت آیا خود توهستی؟ گفتم بلی خودم‌هستم کورتیس گفت من بتواندرز داده بودم که باداره شهربانی مراجعه نکنی وتواز این اندرز پیروی نکردی ودر نتیجه ارباب خیلی اوقاتش ازنافرمانی تو تلخ شده و عنقریب خبر جدیدی از او بتوخواهدرسید ... و قبل‌از اینکه من بتوانم جوابی بدهم گوشی را در جای خود گذاشت.

باور کنید که بعداز ختم مخابره تلفونی وقتی که یکی از مشتریهای اناث باتبسم نمکین ازمن خواست که یک (جین) با آب قند برای او تهیه کنم من‌خیلی سعی کردم که بتوانم باو تبسم نمایم زیرا هرچه میکردم لب‌های من باز نمیشد.

چون‌واقعه گذشته خوب بمن فهمانیده بود که تهدید این اشخاص میان تهی نیست وقطعا حادثه جدیدی برای من پیش‌خواهد آمد وهرلحظه منتظر بودم که اوتومبیل کذائی مقابل کافه من آشکار شود ودوباره مارا به مسلسل به بندند.

آن شب در تمام‌کاسبی من اولین شبی بود که آرزومیکردم زودمشتریها بروند ومن‌درب‌کافه را ببندم وآسوده وراحت باطاق خود واقع درمرتبه فوقانی بروم وبخوابم.

وقتی که مشتریها رفتندومن‌توانستم که درب آهنی بزرک کافه را پائین بیاورم خیلی خوشحال بودم زیرا باخود میگفتم که هرچه باشد امشب از شر تبه کاران مصون خواهم بود تافردا ببینم چه خواهد شد.

وبعد باطاق خود رفتم ولباس را کندم ودرهمان موقع که میخواستم وارد [illegible] شوم صدای انفجار مهیبی تمام عمارت را لرزاند و من‌شنیدم درداخل کافه من هر چه بوسیله انفجار بآسمان پرید باران فرو میریزد.

باعجله ازپله کان پائین آمدم ووارد کافه شدم و از مشاهده آنچه میدیدم پاهای من شروع بلرزیدن کرد ودیگر زانوهای من‌تاب تحمل بدن مرانداشت و هنوز درحیرتم که چگونه آن شب ازفرط اندوه وخشم وتاثرسکته نکردم

همین قدر بدانید که جز چهار دیوار هیچ‌چیز ازکافه من باقی نمانده بود وهمه‌چیز اعم از میزهاوصندلیهاو آئینه‌ها و بطریها و گیلاس‌ها وظروف و پرده‌های ماهوت وچراغهای برق و گلدانها از بین‌رفته بود.

درآن حال خشم ونفرت وناامیدی یک‌چیز باعث تسلای خاطر من‌شدوآن اینکه دیدم تلفون من‌هم خردشده واز حیز انتفاع افتاده وباخود گفتم خدارا شکر که دیگرمن صدای این کورتیس ملعون رابوسیله این‌تلفون نخواهم‌شنید

خدمتکار کافه من که اطاق خواب او درطبقه فوقانی مجاور اطاق من بود براثر صدای انفجار پائین آمد و تاآن منظره را دید میخواست ضعف کندومن باو گفتم تورا بخدا... یکمرتبه دیروز ضعف کردی کافی است... ودیگه ضعف نکن وهرطور بود اورا باطاقش فرستادم که برود وبخوابد.

وچون میدانستم که در آن شب قادر به خوابیدن نخواهم بود تا نزدیک‌صبح کنار تخت خواب (مادری) نشستم که مبادا او بترسد و نتواند بخوابد.

وقتی که صبح‌شد دوباره به پاسگاه پلیس تلفون کردم که بمن گفتند که هم‌اکنون سرپاسبان خواهدآمدو من‌دیدم که همان سرپاسبان دیروزی است و همین که واردکافه شد و بدون اینکه من دهان گشوده‌باشم گفت معلوم‌میشود که این‌مرتبه‌درکافه شما یک بمب منفجر کرده‌اند.

گفتم شما از کجا باین موضوع پی بردند سرپاسبان گفت من‌روش گردن کلفت‌های این جارا بطورکلی و روش (جیم) را بطور اخص میدانم‌و مطلع هستم که بدواً آنها بوسیله مسلسل تهدید می کنند و در مرتبه‌دوم متوسل به بمب می‌شوند.

گفتم آخر وقتی که این بمب در کافه من منفجر شد کسی درآن نبودمن کافه را تعطیل کرده بودم سرپاسبان گفت چقدر ساده هستی... همین کافی است که یکی از مشتریهاو یاآخرین آنها یک نارنجک ساعتی زیر یکی از میزها بگذارد و ازکافه خارج شود و سپس در ساعت معین آن نارنجک که مطیع حرکات عقربه یک ساعت‌رومیزی است منفجر خواهد گردید.

گفتم حالا تکلیف‌من چیست وچه باید بکنم؟ سرپاسبان گفت حالا تکلیف شما این است که(بار) خودرا مرمت کنید و میزها و صندلیها و پرده ها و آئینه‌ها را تجدید نمائید؟

پرسیدم وقتی که کافه خود را مرمت واثاثیه‌را تجدید کردم آنوقت چه خواهد شد؟ سرپاسبان گفت آنوقت یک بمب‌ساعتی دیگر در کافه شمامنفجر خواهند نمود.

گفتم بعد از آن چه می‌شود؟ سرپاسبان گفت هنوز در این‌شهراتفاق نیفتاده که یک کافه چی یارستوران‌چی و مشروب فروش وازاین جوراشخاص بعد از بمب دوم بازهم مقاومت کنند و غالبا بعد از بمب اول یاجی‌را که باید بگردن کلفت‌ها بدهندمی پردازند.

گفتم واقعا آفرین به این آزادی و احترام قوانین شما ... اینک بفرمائید که چنددقیقه بنشینیم وصحبت کنیم

علت این که من‌سرپاسبان‌رادعوت کردم که باطاق عقب بیاید و بنشینیم و صحبت کنیم این‌بود که فکر جدیدی به مخیله ام رسید وخواستم فورا آن را به موقع اجری بگذارم ولذا یکی از بطریهای ویسکی‌را ازانباری که‌ذخیرهٔ مشروبات ما بود بیرون آوردم‌روی میز گذاشتم ودرش راگشودم و گیلاس برای سرپاسبان‌ریختم‌و یک‌سیگار برگی باو تعارف نمودم‌وقدری راجع بواقعه دیشب ووضع‌خودمان‌وتغییرحال(ماری) صحبت کردم که زمینه کسب اطلاع فراهم شود.

بعداز گیلاس‌چهارم‌و پنجم‌سرپاسبان خودمانی شد ویامن بر سرلطف‌آمد و گفت پسرجان ... تو آدم ناشی وبدون اطلاعی هستی ... وتازه قدم باین شهر گذاشته‌ای و نمیدانی که باگردن کلفت های این شهر نمیتوان درافتاد این‌مبلغ مختصر را هرماه بآنها بده وخود را خلاص کن ... همین دیشب که یک بمب ساعتی درکافهٔ تو منفجر کردند اگر تو درسالن کافه بودی حتما قطعه قطعه می‌شدی وعلاوه برحال .. جان خودرا هم روی این‌لجاجت میگذاشتی.

بعداز گیلاس ششم وهفتم صحبت‌سرپاسبان بامن زیادتر شد و گفت پسرجان بفرض اینکه تو بتوانی وثابت کنی که (جیم) و همدستان او مرتکب این اعمال شده اند (که یقین دارم هرگز قادر به‌ثبوت آن نخواهی بود) تازه‌ما بشکایت تو ترتیب اثری نمیدهیم واگر ما که شهربانی‌هستیم بشکایت‌تو ترتیب اثر بدهیم دادستان ترتیب اثر نخواهد داد برای اینکه این‌مرد خیلی پولدار است و همه را بوسیله پول باخود همدست کرده ویا خواهد کرد ودر

بقیه درصفحه ۱۲

خالد بن ولید

بقیه از صفحه ۳

را بیش از پیش ساخت :

ابوبکر هنگامیکه لشگریان اسلام را بجنگ ودفع متمردان میفرستاد بایشان سفارش‌میکرد که پس‌ازدستگیر ساختن آنان ، اگر نماز گذاشتند از آنان‌زکوة خواهید واگرزکوة‌دادند آزادشان کنید.

طلیحة بن اسدی از متمردان بودو خلیفه ، سپاهی بسرکردگی عکاشة بن محصن أسدی بدفع او فرستاده . طلحه توبه نکردو سپاه اسلام،همچنان با او در جنگ بود تا آنکه خالدبن ولید از میدانهای‌دیگر برگشت وطلحه را بایک حمله، کشت وازسپاهش‌هر که را توبه کرد ، آزاد ساخت‌و دیگران راهم که‌ایمان نمی آوردندو اطاعت‌خلیفه نمیکردند، بقتل‌رساند.

یکی از سپاهیان طلحه که‌در زمرهٔ اسلام‌آورندگان بود، مالک بن نویره نام داشت . اماوی‌در موقع صحبت با خالد هرگاه ذکر حضرت پیش می‌آمد ، اورا بنام همکارشما یا مصاحب شمامیخواندوخالدچنین‌دریافت که مالک بن نویره حضرت راهمکارو مصاحب خودش نمیداند و باو گفت : مگر حضرت رسول ، مصاحب تونبود وتو خودراهمکارو هم‌مسلک‌او نمیدانی خالدبن ولید ، پس‌ازین سخن، مالک‌بن نویره را بقتل رساند.

این حادثه ، سبب شد که عمر از خالد در همه‌جا تنقید شدید کند واز خلیفه بخواهد که جلوی خالدوکارهای غیر عاقلانهٔ اورابگیرد.. اما ابوبکر که آنروز بحکم خلافت ، بیش‌ازعمر مسئول امور بود و طبعا بیش از عمر ازخالد که بمنزله، شمشیرش بوداطمینان داشت ، بقتل رسیدن مالک بن نویره را بدست خالد کاربدی که مستحق سرزنش باشد،نمیدانست ... ولی برای آنکه ضمنا جانب احترام و رعایت گفته‌های«عمر» را نیز از دست نداده باشد ، یک روز که باتفاق عمر در مسجد نشسته بودند خالد»را احضار کرد.

خالدبن‌ولید در حالیکه عبائی بر دوش‌داشت و چند تیر درلابلای عمامهٔ خود نهاده‌بود بمسجد واردشدو بحضور ابوبکرو عمر رفت ، همینکه «عمر»او را بدین شکل دید، باخشم تمام ازجای برخاست و آن‌تیرها را ازلابلای‌عمامهٔ خالد بیرون کشید و چندسخن درشت نیز باو گفت ، اما خالد که‌درمسلمانی کمال صداقت‌و در ادب کمال‌رعایت‌را داشت، ساکت و صامت‌ایستاده‌وهرگز سخن نگفت و درشتگوئیهای عمر را پاسخ ندادو باهمان‌تادب‌و نزاکتی که آمده بود باز گشت!

atige.ir
وب سایتی متفاوت

همیشه آخر..!

ادی گله داشت که همیشه رفیقش « بیل » اول و خودش دوم و بلکه آخر بود ولی بزودی معلوم شد شخص دیگری نیز بود که همیشه آخر از قضایا مطلع می‌شود.

در حدود ساعت نه شب بود که می‌خواستم بساط را جمع کنم و هرچه زودتر کافه را بسته و بمنزل بروم . ناگهان جوان خوش قیافه ای داخل شد و پشت میزی نشست ودستور یك فنجان قهوه داد . جوان بی‌اندازه ناراحت ومشوش بنظر میرسید ویقین کردم که مست است .

پیشخدمت ها رفته بودند لذا خودم قهوه را حاضر کردم و جلویش قرار دادم. بدون اینکه بمن نگاهی بکند آنرا جلو کشیده و جرعه ای نوشید چون دید من مواظب می باشم فنجانرا روی میز گذاشته و چند ثانیه‌ای بمن خیره شد و بعد باصدای بلندی خندیده گفت پدرجان من مست نیستم و این قهوه‌را برای رفع مستی نخواسته‌ام.

ـ ببخشید اسم من « بیل » است و هنوز آنقدرها هم پیر نیستم که مرا پدرجان خطاب نمائید.

ـ بیل؟ ... بیل

بعد از اینکه دو مرتبه دیگر اسم مرا زیر لب زمزمه کرد باصدای بلندی خندیده گفت: واقعا خنده دار است .

ـ چه چیز خنده‌دار است؟

ـ برای اینکه اسم شما « بیل » است .

ـ کجای اسم من مضحك است؟

جوان تبسم کرده گفت من اصلا از اسم « بیل » خوشم نمیآید و امروز هم هر کجا میروم باسم « بیل » برمیخورم برای اینکه اسم صمیمی ترین رفیق من « بیل » است. « بیل لیگر »! تاحالا چنین اسمی بگوشم خورده است ؟ اسم « بیل لیگر » بنظرم آشنا آمد ولی هرچه فکر کردم نتوانستم بخاطر بیاورم که این اسم را کجا شنیده ام لذا شانه های خودرا بالا انداخته واظهار بی اطلاعی کردم.

جوان گفت اسم من « ادی کرسون » است و با این « بیل لیگر » از دوره کودکی دوست بوده‌ام، هردو در یك کلاس درس خوانده‌ایم وهردو عاشق یك دختر می باشیم، بعد از اینکه دانشگاه را تمام کردیم هر دو در یك شرکت مشغول کار شدیم . واقعا این قسمت جالب نیست که چطور در تمام دوران زندگی باهم بوده‌ایم. قضایای امشب نیز به « بیل » و همچنین بسر نوشت خودم بستگی دارد.

جوان مزبور در اینجا کمی مکث کرده گفت : ـ پدرجان گوش کن تا شرح حال خودرا از اول برای شما شرح دهم چونکه خیال میکنم داستان جالبی باشد. از همان اول دوستی من و « بیل » در همه کار « بیل » رتبه اول بود و من دوم ، یعنی « بیل » میخواست همه چیز را از دست من گرفته و بنام خود بکند مثلا در یکی از سالهای تحصیلی که یك مناظره سالیانه داشتیم ریاست اداره آن با من بود و بعد از اینکه « بیل » خودرا وارد جرگه نمود من مجبورا کنار گشیدم تا وی بتواند ریاست آنرا بعهده بگیرد در دبیرستان « بیل » بجای من سردبیر روزنامه دبیرستان بود ومن معاون وی بودم.

سپس سیگاری آتش زده و بصحبت خود ادامه داد: در دبیرستان دختر زیبائی بنام « کیت » که پس از چند مرتبه معاشرت باوی احساس کردم که او را دوست میدارم.

بعد از چندی « بیل » از قضایا باخبر شده و « کیت » را از دستم گرفت و من نیز برای خاطر دوستی زیاد با « کیت » گرم نگرفتم.

پس از اینکه دبیرستان را تمام کردیم من و « بیل » هردو وارد دانشگاه شدیم . در دانشگاه هردو در تیم فوتبال دانشکده خودمان بازی میکردیم. من (بك) تیم دانشکده خودم بودم و بیل نیز در تیم دانشکده خود « فوروارد » بازی میکرد، در موقع مسابقات مجبور میشدم موقعیکه « بیل » بطرف من میآمد مقابل وی سخت بازی نکنم تا « بیل » بتواند موفقیت حاصل کرده و جلوی تماشاچیان و مشوقین قدر و منزلتی پیدا نماید ، اصلا « بیل » بازیکن فوتبال نبود چون مشاهده کرد که من فوتبال بازی میکنم وی نیز بهوس بازی افتاد لذا من نمیخواستم او در مقابل تماشاچیان سرافکنده شود.

موقعیکه دانشگاه را تمام کردیم « بیل » در یك شرکت حمل و نقل مشغول کار شد ، من نیز کاری در یك شرکت بیمه پیدا کردم. روابط ما با « کیت » قطع نشده بود ولی هنوز « بیل » اول بود و من دوم .

« بیل » پس از چندی کار خود را رها کرده و در شرکتی که من کار میکردم مشغول کار شده چونکه دیده بود کار من بهتر است لذا خواست دوباره رتبه اولی خودرا از دست ندهد.

مدتی گذشت و « بیل » دیگر با « کیت » گرم نمیگرفت من نیز با « کیت » زیاد مراوده نداشتم چونکه میترسیدم دوباره « بیل » مرا باوی دیده واورا از دست من بگیرد. « کیت » را دوست دارم و خیال دارم با وی ازدواج نمایم.

بالاخره فکری بخاطرم رسید که « بیل » را از « کیت » دور سازم و برای این منظور بادختر دیگری گرم گرفتم تا بیل متوجه شده واینرا نیز از دستم بگیرد منظور من عملی شد و « بیل » با دختر آشنا گردیده مرتبا برای وی هدیه ... او گلهائی می فرستاد تا بالاخره دختر را بخود رام کرد . من دوباره روابط خودرا با « کیت » مخفیانه تجدید کردم ولی هنوز نمیدانم که او در بین من و « بیل » کدام یك را انتخاب خواهد کرد.

سه روز پیش تمام قضایا را به « بیل » گفتم و همچنین اضافه کردم که حاضرم آن دختر را آزاد بگذارم و در عوض « بیل » « کیت » را آزاد بگذارد چونکه میخواهم با « کیت » ازدواج کنم.

چون از طرف شرکت مامور شدم که برای بازرسی حریقی به حومه حرکت کنم لذا نامه ای به « کیت » نوشتم و از وی درخواست از دواج کردم و قرار گذاشتم که این مدت دو روز را فکر کرده و نتیجه تصمیم خود را بمن اطلاع دهد. وعده گاه ملاقات را هم ساعت نه و نیم امشب در مقابل پارك ملی شهر قرار دادم.

دیروز از حومه به « کیت » تلفن کردم ولی میدانی چه کسی بمن جواب داد؟ « بیل » بود که از پشت تلفن « کیت » با من صحبت میکرد و معلوم شد که « بیل » دوباره می‌خواهد « کیت » را تصاحب نماید .

امشب من اینجا منتظر سرنوشت خود میباشم وچند دقیقه دیگر معلوم خواهد شد که از سعادت یا ناکامی کدام یك پیروز خواهد شد.

« ادی » بعد از اینکه صحبت خود را تمام کرد نگاهی بساعت انداخته

بقیه در صفحه ۱۶

atige.ir
وب سایتی متفاوت

خبر این حادثه مثل توپ در تهران صدا کرد

دردل شب — دردل یکی از شبهای سوزان اندیمشك قطاری از یکی از ایستگاههای کوهستانی منطقه مخوف لرستان لجام خودرا گسیخته ودیوانه وار برخلاف سیرخود روبعقب فرار میکند صدها نفر مسافر محلی اروعرب غافل از گردش نامساعد روزگار سر بیکدیگر گذاشته ودر واگونهای مسقف درجه ٤ بروی هم انباشته شده‌اند و بدون آنکه دقیقه‌ای بوضعیت مخوف و خطرناك خود بیندیشند بدنبال این قطار فراری بسمت عقب میروند با این واگونهای مسافری واگونهای مواد سوختنی ومشتعله همراه است و اینها نمیدانند که حیات وزندگی آنان هر آن دستخوش تندباد حوادث است ودقایقی چند نخواهد گذشت که زنان واطفال آنها از بستر نرم وآغوش گرم پدران وشوهران خود بآتش سوزانی درغلطیده وآنان را نیز باخود بخاك و خاکستر خواهند کشید . ناگهان این قطار فراری باصدای مهیبی بدامنه کوه اصابت نموده وشعله های آتش بآسمان رفت صدها نفر افراد بیگناه دروسط آن شعله های سوزان دست و پا زدند واگونها بقعر دره پرتاب شدند سنك های خارا مانند موم آب شده وآنهارا که برای نجات خود فرار میکردند بسوی خود میکشاند .

تا پنج ساعت شعله های آتش و حرارت شدید خاصله از آن باحدی اجازه نزدیك شدن نمیداد وتا چهل و هشت ساعت بعد ازوقوع این حادثه هنوز استخوانهای اجساد سوخته شده را از زیر خاك وخاکستر بیرون میکشیدند مجروحین رابه بیمارستانها بردند نجات یافتگان را جمع آوری کردند خط را دوباره بحالت اول برگرداندند وبا این نحو پردهٔ سیاه ماتمی بروی این حادثه مدهش وحشتناك کشیدند .

میدانید چرا این حادثه مخوف و آن شب اتفاق افتاده وصدها خانواده را [illegible] ملیونها ریال براه آهن ومردم ضرر وارد آورد — فقط برای اینکه دو نفر مامور نتوانسته بودند یا نخواسته بودند بوظیفه نگهبانی خود عمل کرده ومقررات جاریه حرکت قطارها را بنحو احسن واکمل انجام دهند .

این حادثه دراواخر خرداد ۱۳۲٤ اتفاق افتاده ومحل آن در مرکز گرم بین ایستگاه های بالارود ومازو بود قطار از اندیمشك میآمد که بدرود برود ویر خلاف مقررات راه آهن درآن ایام که هنوز کارها بدست متفقین انجام میپذیرفت چهار واگون مملو از مسافرین وزائرین عرب را بدنبال یك قطار مواد سوختنی بسته واز دل کوههای لرستان روانه درود کردند قطار لحظه‌ای در ایستگاه مرکز گرم توقف کرد تا یك مخزن آب را که متعلق بآن ایستگاه بود بخط کور بگذارند و سپس به سیر خود ادامه دهند . ایستگاه مرکز گرم برخلاف قررات توسط انگلیسها ایجاد شده بود یعنی خط در محوطه ایستگاه دارای شیب ۱۵ درهزار بود و این بر خلاف اصل ایجاد ایستگاه هااست که باید مسطح وبدون شیب باشند دراینجا بود که نگهبان ایستگاه ورئیس قطار هر دو غفلت کردند و برای نگهداری قطار متوقف کفش خط درزیر چرخ واگونها نگذاشتند و این ۲۱ واگون را بحال خود در روی خط متوقف کردند — لکوموتیو مخزن آب را بخط کور گذاشت وهمینکه آمد بقطار متصل شود اندك ضربه‌ای که برای اتصال قلاب‌ها بواگون اولی وارد کرد کافی بود که این قطار را مانند گردونی که در سراشیبی متوقف باشد بسمت عقب سوق داده وباسرعتی که در ابتدا کم وبعدا زیاد شد دردل کوه متواری کند قطار هفت کیلومتر بعقب رفت وسپس بعلت خروج چرخهای یکی از واگونها از خط بکوه اصابت وآن حریق مدهش وجانسوز را بوجود آورد .

خبر این حادثه مثل توپ در تهران صدا کرد صدها روزنامه بوضوع رفت باری شرح حال مصدومین حادثه رادادند بنگاه راه آهن نیز ساکت ننشست وعده

از : پ . ان . پ

ترجمه ق . ل

در هولیود حیوانات بازیگر بیش از انسان

(ارزش دارد)

«رابرت یانك» هنرپیشه معروف سینما میگوید در هالیود روش تازه وبیسابقه ای بوجود آمده است .

کارگردانان هالیود حقوق مساوی برای انسان و اسب قائل هستند وشاید باسب بهتر ازستاره ها رفتار میشود .

«رابرت» میگوید :

من خودم از دوستداران اسب هستم واصطبل مخصوصی از اسبهای سواری دارم وباین جهت نمیتوانید مرا «مخالف اسب» قلمداد کنید .

چون خودم اصولا باسب علاقه دارم .»

اما این اسبهای بازیگر خیلی جلو رفته‌اند . اگرهوا گرم باشد اینها دو ساعت دریك فیلم بازی میکنند و یك ساعت استراحت مینمایند .

اما اگرچنانچه حرارت هوا به ۱۲۰ درجه هم برسد هنرپیشه های بدبخت باید ۸ ساعت پشت سرهم کار کنند .

درموقع استراحت اسبها با رفقای چهارپای مادرسایه نگهداشته میشوند واگرسایه کافی نباشد که حیوانات و هنرپیشه ها مردو استراحت نمایند ستارگان فلك زده بابدسینه کش آفتاب به نشینند .

اگر حیوانی که درفیلم بازی میکند کمی صدایش بگیرد فورآبخانه اعزام میشودولی یك هنرپیشه اگر به تنگی نفس هم دچار گردد مجبور است بکارش ادامه بدهد .

اگریك اسبی زمین بخورد هر کسی میدود ببیند پایش شکسته است یا نه . اما اگر کارگردان بفهمد شما برای دیدن وضع هنرپیشه میروید ازشماجلو گیری مینماید .

خلاصه در هولیود ازهمه جهت به حیوانات بازیگر بیش از انسان ارزش داده میشود

آزمایش حافظه

اسم چند نفر ازاشخاص معروف دنیا چاراز بوده است اینك در پنج سئوال ذیل شرح مختصری داده میشود وکسانیکه تاریخ را خوب یاد دارند می توانند جواب آنها را بدهند :

۱ — یکی از نویسندگان بزرك انگلیسی مؤلف کتاب معروف « رقصه دوشهر»

۲ — نخستین کسی که از اقیانوس اطلس باهواپیما عبور کرد

۳ — دارنده نظریه تحول در بنیاد انواع .

٤ — فرمانده بزرك فرانسوی در جنك دوم بین المللی .

۵ — ستاره معروف سینما اهل انگلستان

• • •

۱ - یکنفر دهاتی تعدادی جوجه بشهر آورد . خانمی ۷۲۰ ریال داد و چند عدد از آنها خرید . اگر دهاتی هرمرغ را ده ریال ارزان تر داده بود می توانست شش مرغ اضافی بخرد .

آیا می توانید بگوئید چند مرغ وهریك چند خریده است .

باین نقاش هم کمك کنید

نقاشی موقع مخلوط کردن رنك اشتباه کرد وبجای آنکه سه قسمت قرمز را با پنج قسمت آبی مخلوط کند درست برعکس رفتار کرد یعنی سه قسمت آبی و پنج قسمت قرمز بکار برد . چطور میتوان بدون دور ریختن رنك و تلف کردن آن عین رنگی را که اول میخواست بدست آورد .

از مسابقات امید ایران هر کدام را توانستید حل کنید بادو ریال تمبر باطل نشده بدایره مسابقات بفرستید بده نفر از اشخاص که صحیح حل کرده باشند ده عدد قلم خودنویس جایزه داده میشود

ای مرکب از هشت نفر از رؤسای عالی رتبه خود را برای رسیدگی باین حادثه فرستادند البته آنها در وحله اول تصدیق کردند که خطا از آنجا شد که مسافرین را باواگونهای مواد سوختنی فرستادند ولی ایرانیها بی تقصیر بودند زیرا حمل ونقل با نظر متفقین اداره میشد اما آنها هم زیر بار نرفتند و گفتند در این ایام دیگر کارها با نظریات ما نیست وحال آنکه تا مدتی بعدهم عملا کارها با نظر آنها بود بهرحال از این حیث مسئول حقیقی بدست نیامد ولی مسئول اصلی سانحه که نگهبان ایستگاه ورئیس قطار بودند محاکمه شده واخیرا خدمت اخراج شدند — آنها رفتند ولی صدها خانواده بر اثر عدم انجام وظیفه صحیح آنان تا ابد داغدار شده ورنج این مصیبت را بدوش کشیدند در اینجاست که ما بی بوظیفه خطیر نگهبانان ایستگاه ومامورین قطار برده واز آنان انتظار داریم که در انجام وظائف خود وجدان وخدا را حاضر و ناظر دانسته و جان ومال صدها هزار نفوس را که بدست آنان سپرده شده است به بهترین وضعی حفظ کنند .

atige.ir
وب سایتی متفاوت

چگونه میتوان صدبار مرد ؟

اسرار گلوله هائیکه در روی پرده سینما بمغز و قلب هنرپیشگان میخورد — اسبهائیکه سر نگون می شوند — اتومبیلهائیکه از کوه فرود آمده و خرد میگردد !...

بیشتر بازیگران و هنر پیشگان هولیود که در صحنه های خطرناک تخصص پیدا کرده اند پس از چندی در جریان فیلمبرداری کشته می شوند و آنهمه احتیاط و تدبیر که بکار بسته میشود سودی نمی دهد. اما کار در همه احوال چنین نیست. چه بسا هنرپیشگانی که صبح در جریان تعقیب قافله دزدان یادشمنان خودشان سرنگون شده اند و پس از ظهر برای باری در صحنه دیگری حضور یافته اند. یا اسبهائیکه صبح در معرکه ای شرکت کرده و کشته شده اند بعدازظهر در صحنه دیگری هنرنمائی میکنند.

هنرپیشگان و حیواناتیکه در یك حادثه خونین اتومبیل بازی میکنند گاهی ناگزیر چندین بار این بازی را ازسرمیگیرند تا اینکه یك صحنه خوبی از این موضوع بدست آید اما کارگردانان همیشه کوشش میکنند که در اینگونه فیلم ها خطر بسیار کم باشد.

وقتیکه «پوپ شرمان» کار گردانان بزرك و متخصص فیلمهای «کاوبوی» حادثه ناگوار و غم انگیز را میخواهد تهیه کند به فرد کندی تلفن میکند. فرد کندی هنرپیشه ای است که در حوادث و سوانح ورزیده شده وحوادث را بصورت حساب در آورده است

شرمان در این مذاکره تلفنی به فرد چنین میگوید: میخواهم شما از یك راه کوهستانی بوسیله اتومبیل چهار اسبه ای فرود آئید. ودر جریان این کار اسبها ازجای در رفته و اتومبیل راسرنگون و تکه تکه سازند. چنین کاری ازشما ساخته است؟..

کندی جواب میدهد: این کار بی اندازه ساده است. می خواهید اتومبیل بر گردد ویادرست واژگون شود؟...

کندی هرگونه حادثه ای را که کهصحنه سازان می خواهند می تواند ایجاد کند و این کارها از تصادم دودلیجان گرفته تا انهدام اتومبیل در اثر تصادم با تخته سنگها، برای کندی هیچگونه اشکالی ندارد.

برحسب معمول فرد کندی تا پایان کاردر اتومبیل می نشیند مگراینکه سناریو فیلم ایجاب کند که وی در آخرین وقایع خودرا از اتومبیل پرت کرده و بیرون بیفتد. اگرلازم شود که راننده خودش راازاتومبیل بیرون بیندازد و واژگون در پرتگاه مجاور بیفتد در اینگونه موارد مجسمه چوبی استعمال می شودو این آدمك چوبی که نقش آدم را بازی میکند آنرا روی فنر قوی و نیرومندی جای میدهند، و وقتیکه حادثه روی میدهد فنر با نیروی خود مجسمه چوبی را بهوا پرت میکند.

در حادثه ایکه پیشاپیش تهیه نمی شود وساخته و پرداخته انسان نمیباشد چیزهای پیش بینی نشده ای روی میدهد که هیچکس برآنها وقوف ندارد وچه بسا ممکن است این حادثه بمرك منتهی شود. وممکن است که اتومبیل برگردد و دستگاه فیلم برداری را ضایع سازد و ممکن است که هرگز اتومبیل برنگردد.

اما «کندی» به همه چیز سر و سامان می دهد برای آنکه همه چیز وهمه کار موافق برنامه پیش بینی شده جریان یابد.

«کندی» برای آنکه اتومبیل رادر جاده ای کوهستانی سرنگون سازد آنرا باوسایلی مجهز می کند و بجای مالبندچوبی که اسبها بآن بسته میشوند مالبند مخصوص دیگری انتخاب می کند که ازآهن ساخته شده است. این مالبند بوسیله آلت انفعال پذیری به اتومبیل بسته [illegible] که دردسترس راننده است بآن فرمان [illegible] یك سیم بولادین از روی سقف وسیلهٔ نقلیه عبور کرده ومالبندرا به عقب اتومبیل متصل ومربوط میسازد.

وقتی که همه چیز حاضر شد، کندی اتومبیل را بسرعت ازپیش دستگاههای فیلم برداری عبور می دهد ودر موقع مناسبی اهرم را بکار انداخته و اسبها رابا مالبند ازاتومبیل جدامیسازد... این کار دستگاه خودکاری رابکار می اندازد که یکی ازچرخهای جلو راترمز کند ودرآن هنگام اسبها باندازه طول سیم پولادین پیش میروند واین کار باعث آن میشود که اتومبیل سرنگون شود ومقصود حاصل شود

کندی دراین مدت کوتاه یعنی در مدتی که این کارروی می دهد درکنار صندلی راننده نشسته است. اما باید متوجه بود که وی خودش رادر خانهٔ زره پوشی فرو برده است که دیوارهای آن بوسیله کائوچوهای نرمی پوشیده شده است.

این حادثه، ازآغاز تاپایان، همه اش پنج ثانیه طول می کشد و سه ثانیه وقت لازم است که هنرپیشه در «جعبهٔ اطمینان» یعنی درخانه زره پوش جای گیرد واز هرصدمه ای مصون باشد. «کندی» ماهها برای روبراه کردن دستگاه خودکار کرده است وی دراین راه گاهی چند اتومبیل را که بسرعت ۴۰ کیلومتر در ساعت راه میرود پشت اتومبیل خود بسته ودراتومبیل خود دست به تجربه وسایل و ابزارهای پیش گفته زده است.

برای آنکه اتومبیل ازپشت بجلو سرنگون شود اتومبیل راچنان درست می کنند که اسبها محور چرخ وچرخهای جلورا بفرمان اهرم باخود ببرند...

قسمت جلوی اتومبیل بخاك می افتد وچون این قسمت مانند، چوب زیربغل، بزمین فرو میرود اتومبیل راست متوقف می گردد.

آن هنگام اسبها بصورت خود کاری وظیفه خودشان را انجام می دهند وسیمی را که به قسمت عقب اتومبیل بسته شد می کشند ونتیجه این کار آن میشود که اتومبیل بخاك می افتد وچرخهای آن در هوا معلق میماند ودر این موقع کندی باخودش را از اتومبیل برت کرده یادر خانه زره پوش خود نشسته است.

همچنین وسایل وابزارهای دیگری ساخته شده که در پرتو آن هنرپیشه میتواند از صندلی راننده بیفتد یا بمیان اسبها پرت شود.

اما این کار دارای مراقبی است وچه بسا که هنرپیشه درزیر سم اسبها یا چرخهای اتومبیل جان دهد.

اما باید دانست که برای این کار سکوی درازی پس از مالبند، درمیان اسبها استوار می کنند و این کار چنان انجام میگیرد که این سکودر مقابل دستگاه فیلم برداری پیدا نباشد ودر موقع عمل هنرپیشه بتواند خودش را روی آن بیندازد وسپس پای بزمین بگذارد.

برای آنکه درجریان فیلم برداری اسبها زخمی نشوند تدابیر شگرفی اتخاذ میشود و اسبها همیشه پیش ازآنکه چیزی به اتومبیل برسداز اتومبیل جدا میشوند.

این اسبها زیرنظر راننده ای که در اتومبیل پنهان شده واز دریچه کوچکی ناظر جریان است قرار می گیرند و اسبها را بوسیله لگامهای ناپیدا که بخوبی استتار یافته میرانند.

اسبهای بیشماری که در فیلم های کاوبوی دیده میشوند حیوانات هوش استعداد و کم نظیری میباشند که خودشان از جلوی دستگاه فیلمبرداری گذشته اند و در این میان مجسمه چوبی بجای اسب بکار نرفته است.

این اسبها در مدت درازی این کار ها را یاد می گیرند وباید متوجه بود که محل سقوط بدقت کنده شده و جای آن با یونجه وکاه پر شده است.

در روی صحنه سینما انسان اسبی رامی بیند که مورد اصابت گلوله راهزن قرار گرفته وبزمین می افتد ودر آنحال که سوار مانند خزنده ای دور میشود.

اسب مانند مرده ای برجای می ماند.

ناگفته نماند وقتیکه ازاین صحنه فیلم برداشته شد، دستگاه فیلمبرداری باندازه ای کارخودرا ادامه میدهد که اسب دوباره صحیح و سالم پا شده و از آن مکان دور شود. پس ازآن صحنه های فیلم به انجمن حمایت حیوانات تسلیم میگردد که این انجمن صحت و سلامت اسب را تصدیق کنند و وقتیکه این بازرسی انجام گرفت فیلم موافق ضرورت سناریو بریده میشود.

شلیك تیر درفیلمها چیز ساده ای است. اما باید دانست که همه گلوله های فیلمها پوشالی است و جز دودوصدا چیزی ندارد

این گلوله ها که هنرپیشه بیچاره را ازچارسوی درمیان میگیرد عبارت از کپسول های ژلاتین است که باگرد های رنگین پرشده است. اینگلوله ها بوسیلهٔ طپانچه فنری یا طپانچه ایکه بزور هوای متراکم کار میکند شلیك میگردد ووقتیکه اینکپسول ها بتخته سنگی اصابت کند صدای گلوله حقیقی از آن بیرون میآید.

صندلی ها، بطری ها و اسلحه ایکه درجریان غوغا و مخمصه بکار میرود و هنرپیشگان وبسروروی یکدیگر میزنند ازچیز های سبکی ساخته شده که کمترین دردی تولید نمیکند. این صندلی ها بیشتراز چوب «بلسان» ساخته میشود. بطری ها از مواد پلاستیك میسازند و قنداق تفنك یا رولور ازکائوچو ساخته میشود وحتی تخته سنگها وسنگها که بعنوان «گلوله» استعمال میگردد ازکاغذ وپارچه درست می شود.

وچیزیکه مایه پیروزی و کامیابی این فیلم ها میگردد آن است که این فیلم ها در مناطق زیبا و جالب توجهی برداشته شده است. برحسب معمول موضوع این فیلم ها از دستگیری راهزنان و دزدان چارپایان یامبارزه در راه تحصیل طلا تشکیل میبابد ودر این فیلمها اسب بیشتر ازاتومبیل و هوا پیما خودنمائی میکند.

یکی ازصنایع درجه دوم هولیوود عبارت از اجاره واستجاره این اسبها وتهیه لوازم و وسائل اینگونه فیلمهااست و بنگاههای هولیوود برای تجهیز صداسب و یك گله همه چیزدارد

اکنون قریب یك چهارم محصول و نیروی تولید هولیوود بفیلمهای کاوبوی اختصاص دارد و بیشتر آن بوسیلهٔ بنگاههای کوچك بدست می آید.

فیلمهای کاوبوی در کشور های بیگانه بیشتر از امریکا هواخواه دارد. در میان قهرمانان پیشین این فیلمها بایداز توم میکس و ویلیام هرت ودرمیان قهرمانان نوین این فیلم ها بایداز «روی روجرز» جن اوتری و پنج وشش نفردیگر نامبرد.

پایان

atige.ir
atige.ir وب سایتی متفاوت

atige.ir

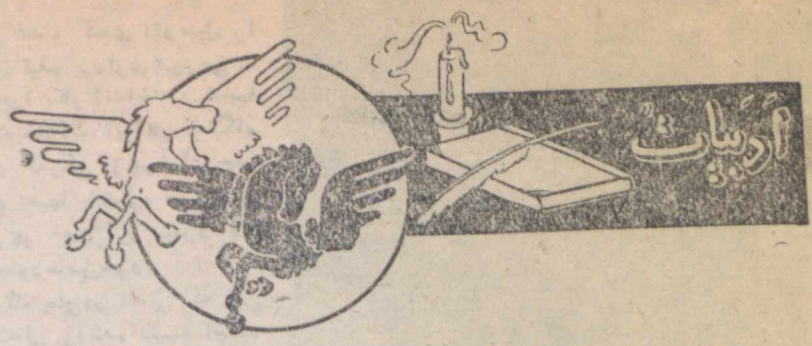

شعله کبود

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی گنهند!
« حافظ »

درچشمت ای امید ؛چه شبها که تا بصبح مانده است خیره ،دیدهٔ شب زنده دار من!
وز آسمان روشن آن چشم تابناک خورشید ها دمیده بشبهای تار من

* * *

مهتابها فشانده بعشق من و تو نور درهم خزیده ،هست گنه ،سایه های ما
ما سینه ها ز مهر بهم در فشرده تنگ کوبیده ای بسا ، دل دیو آشنای ما

* * *

در بوی راز گستر و پنهان گزیر یاس
بس بوسه های تشنه که از هم گرفته ایم
دور از فسون جادوی پنهان سرنوشت کام امید از دل خرم گرفته ایم

* * *

رقصیده ، ای بسا برخت سایه های برگ
ساز تو نغمه گر بسر انگشتهای ناز
چشم تو همچو مستی تریاک نیمروز دامان من کشیده بگرداب های راز

* * *

بس ، درفروغ کوکب رنگین بامداد افسانه های رفته و آینده گفته ایم
وز بوسه مهر ها زده بر عهد دیر پای از بخت و بختیاری پاینده گفته ایم

* * *

در شعلهٔ کبود نگاه تو (ای دریغ کو آن نگاه؟ کو که بسوزد در آتشم)
ای بس در آن نگاه هوس بخش تندمهر کز شوق سوخت خرمن جان بلاکشم

* * *

در پیچ پیچ خموش سپیدارهای باغ (آوخ که رفت آنشب و یادش چه جانگزاست
خواندی چکامه ای که هنوزم بگوش جان
چون لای لای ما در گم کرده آشناست

* * *

خواندی و گیسوان تو ،آشفته برسه تار در نور ماه منظره ای جاودانه داشت
من مست عشق و زورق روحم به یک چوباد
برموج ساز ، ره بجهان فسانه داشت

* * *

بگسست تار و آنهمه آهنگ دلپذیر در پنجه های گرم تو افسرد و جان سپرد
اشکت گرفت دامن و در پردهٔ سکوت راز نگفته باز ، ره آشیان سپرد

* * *

در کشتزار یاد من آن راز دلنواز دیریست تا شگفته و روئیده از نهفت
دردا که تا به مهر تو آویختم امید در شام عمر اختر شادی دمید و خفت

بازارگاد قریه کردشول ۲۸ر۱۰ر۶

فریدون توللی

مارگریت

((چرا میروی))

چه سخت است درمیان بیم و امید زنده ماندن امشب لرزش مرگ را برجان خود حس میکنم .

بارفتن تو ای امید دل زندگی نمیخواهم گفتی میروم ولی ندانستی با اینجمله چگونه دل زارم را بخون کشانیدی، چشمانم روی تو را ازپس پرده اشک زیباتر ازهمیشه دید، زلف مشکینت بس گره برتار و پود هستیم زد . نامهربانم چرا از درد من لذت میبری ؟ چرا اشک من دل سخت ترا بشادی و نشاط میآورد ؟ بگذار امشب باتو بگویم جان ازرفتنت رنج میبرم آه که روز وداع وجدائی فرارسید ،رفتی دلم بخون کشانیده گذشتی تو میروی مرا بایکدنیا عشق ودرد تنها میگذاری بیا برمن ودل رحمت آر از رفتن چشم بپوش دردت بجانم چگونه می توانم دید که تو بروی مرا تنها گذاری؟ [illegible] دل سخت راضی خواهدشد من از رنج دوری بنالم ناله در درون سوزان سینه پنهان کنم موج خون فشان اشک در دیدگانم بغلطد وجرات اینکه چگونه درورزم نداشته باشم .

atige.ir
وب سایتی متفاوت

سه تار من

نالد بحال زار من امشب سه تار من
آن مایهٔ تسلی شب های تار من
ای دل ز دوستان وفا دار روزگار
سر ساز من نبود کسی سازگار من
در گوشهٔ غمی که فراموش عالمی است
من غمگسار سازم و او غمگسار من
انگشت جویبار من و ناله سه تار
شب تا سحر ترانهٔ این جویبار من
چون نشترم بدیدهٔ خلد ریشخند ماه
یادش بخیر خنجر مژگان یار من
آخر قرار زلف تو با ما چنین نبود
ای مایهٔ قرار دل بی قرار من
در حسرت تو میرم و دانم تو بیوفا
روزی وفا کنی که نیاید بکار من
از چشم خود سیاه دلی وام میکنی
خواهی مگر گرو بری از روزگار من
اختر بخفت و شمع فرو میرود همچنان
بیدار بود دیدهٔ شب زنده دار من
مه شاهباز عرشم و مسکین تذر و خاک
بختش بلند نیست که باشد شکار من
یک عمر در شرار محبت گداختم
تا صیرفی عشق چه سنجد عیار من
جز خون دل نخواست نگارندهٔ سپهر
برصفحه جهان رقم یادگار من
زنگارد هر خوردم و شنگرف خون دل
تاجلوه کرد آنهمه نقش و نگار من
در بوستان طبع حزینم چو بگذری
برهیز خار من ایگاهدار من
من شهریار ملک سخن بودم و نبود
جز گوهر سرشک در این شهر، یار من

atige.ir

م . ع . صفریان
آبادان

فانتزی

« عزیزم ، متاسفانه نمی‌توانم این هدیهٔ قشنگ را بپذیرم زیرا آن وقت نمیدانم درباره آن بشوهرم که حتما آنرا خواهد دید چه بگویم ؟ »

پروین دلش برای « گردن بند » گرانبهائی که جمشید برایش هدیه آورده بود لك میزد اما چون نمیدانست در جواب شوهرش که همانروز از مسافرت برمیگشت چه بگوید ناچار از قبول آن خودداری میکرد ولی وقتی که لحظه‌ای بعد برابر آئینه ایستاده وخودرا دید که باآن گردن‌بند چقدر زیباتر وجذابترشده است سد مقاومتش واژگون‌شد وهمه‌چیزرا فراموش‌نموده دیگردلش نمی‌خواست آنرا از گردنش باز کند !

جمشیدسیگاری آتش زد ودریکی ازآن مبلهای زیبا که نزدیك آئینه قرارداشت فرورفت ودرحالتیکه دود سیگاررا با ژست مخصوصی ازدهانش خارج کرده بهوا می‌فرستاد ، تبسمی کرده گفت :

— راستی شگفت‌آوراست که تو با این همه زیرکی نتوانی سر شوهرت کلاه بگذاری وباو بگوئی که این گردن بند اصل نیست وتوآنرا از یکی ازاین مغازه ها به ۵۰ تومان خریده ای !!

این سخن تحریك‌آمیز جمشیدکار خودرا کرد وسبب شد که پروین ازدو دلی بیرون آمده ترس از شوهر را فراموش کند وبا یکدنیا ناز وکرشمه هدیه اورا پذیرفته وبا بوسه‌ای‌شیرین ازاوتشکر نماید !

. . .

احمد شوهر پروین ازطرف ادارهٔ مربوطه‌اش به‌شیرازفرستاده شده‌واکنون طبق تلگراف رسیده ساعت ۵ بعد از ظهر از ماموریت یکماهه اش بر میگشت . . .

یکماه پیش ، پس ازآنکه احمد بصوب ماموریت خودش حرکت کرد جمشید وپروین که ازدیرباز باهم سرو سری داشتند و بارها همدیگررا از نزدیك ملاقات کرده و چند بارهم در شب نشینی‌ها باهم‌رقصیده بودند فرصت مناسبی بدست آوردند تا بدون هیچ گونه اشکال وباکمال آسایش خاطر ساعتهای متوالی در کنارهم ودرآغوش هم خوش باشند . .

آری ازآنروز ببعد جمشید نور-چشمی ... ثروتمند معروف هرروز از صبح زود تا ساعتها از شب گذشته در کنارپروین لمیده وبارها آنچه را که می‌خواست بدست آورده و اکنون به ریش احمد می‌خندد ...!

راستی هم باید بسادگی و بی خبری اینگونه اشخاص که پس ازچندین سال زندگی هنوزدرست بماهیت واقعی اجتماع فاسد و ننگین خویش پی نبرده وزن زیبا و جوان خود را درمیان ملیونها دزد ناموسی که برای سقوط زنان ودختران جوان بوسائل شرم‌آور وگوناگونی دست میزنند، باختیارخود تنها بگذارد ، نه تنها باید خندید بلکه باید زار گریست و بجای اشك ازدیدگان خون جاری ساخت!

. . .

آنروز پروین پس ازآنکه هدیه جمشید را پذیرفت وبار دیگر اورا خوشحال و راضی بخانه فرستاد بفکر شوهرش افتاد و چون ساعت به پنج نزدیك می‌شد دستی بسر و روی خود کشیده بسوی فرودگاه حرکت کرد .

ازورود او بفرودگاه چند دقیقهٔ نگذشته بود که صدائی درآسمان‌شنیده شد وپس ازآن پیکرسفید رنك هوا-پیمائی نمودار گردید که لحظه‌ای بعد بروی زمین نشست ومسافرین یك یك پیاده شدند .

پروین نزدیك رفت ووقتی شوهر خودرا دید که ازهواپیما پائین آمده‌و اطراف را نگاه میکند بسویش‌دویده وخودرا درآغوشش انداخت واحمد نیز که ازدیدارش شاد شده بود سربر شانه‌اش نهاده واورا بسینه فشرد

آنروزوقتی بخانه‌رسیدند همه‌چیز بنظر احمد تازه وعجیب می‌آمد :

پرده های قشنگ ، زیرسیگاری نقره ، رومیزی‌های گلدوزی شده واز همه مهمتر گردن‌بند مروارید ودرخشان پروین نظراورا جلب کرده وباآنهمه خوش باوری وسادگی وتفهمی اندکی دچارسوء ظن شده‌بود !

بیچاره بخوبی میدانست که او انقدرپول درخانه نداشته است که‌زنش بتواند آنهمه اثاثیه بخرد و بنا براین باید باصطلاح « زیرکاسه نیم کاسه‌ای» باشد .

اما متاسفانه اوخیلی (بی رك) تر و (بی اراده) تر ازآن بود که‌در باره این‌چیزها پرسش کند یادراطراف چگونگی زندگی یکماههٔ زنش‌مطالعه کرده ورمز تغییر وضع خانه خود را بداند . . .

آری او حتی بفکر این کارها هم نیفتاد وآنهمه مدارك خیانت زن خود راندیده انگاشت‌وازهمه تاسف‌آورتر اینکه وقتی پروین از روی زیرکی و برای اینکه اورا ازسوء ظن ! بیرون بیاورد گردن بند خودرا باو نشان‌داده وگفت که‌آنرا ۵۰ تومان خریده‌است باکمال تفهمی گفت :

— خیلی قشنك است ! راستی چه خوش سلیقه هستی !!

. . .

شب فرارسید واحمد و زنش به شب‌نشینی باشکوهی که درباغ باصفای یکی از باشگاهها برپا شده بود رفتند وپس ازآنکه ساعتها نوشیده وهریك باچندین نفررقصیدند نزدیك نیمه‌های‌شب با اتومبیل شیك یکی از خانواده ها بخانه برگشتند...

صبح روزبعد، پس‌ازصرف‌صبحانه احمد گفت :

— راستی پروین‌جان آن گردنبندت را ببینم ، دیروز خیلی خسته بودم و نتوانستم آنرا خوب‌تماشا کنم!

پروین برخاسته و برای آوردن گردن‌بند باطاق خود رفت اماهر چه بیشتر جستجو میکرد کمتر میبافت زیرا متاسفانه شب گذشته‌درحال‌مستی و بی-خبری آنرا گم کرده‌بود!

بغض‌راه گلویش راگرفته‌واشکش سرازیر گردید ، قدری بیشتر جستجو کرد و سراسیمه بنزد احمد برگشت‌و درحالیکه چشمانش سرخ‌شده و بشدت میگریست باصدای لرزانی گفت :

— احمدجان! گردن‌بند گم‌شده!.

و بعد بروی‌مبلی نشست وزارزار گریه آغاز نموده و احمد را که هیچگاه گریه اورا ندیده وظاهرآپریشان و متاثر ساخت!

احمد قدری او را دلداری داده گفت :

خوب یادت‌نیست که دیشب آنرا بگردنت آویختی؟

— آری . . . خوب‌یادم‌هست..

— پس حتما آنرا درباشگاه جا گذاشته‌ای.

پروین حرفی نزد و هم چنان گریه می کرد لذا دوباره احمد گفت :

— خوب ، عیبی ندارد ، من حالا میروم باشگاه اگرپیدا شد که‌چه‌بهتر اما اگرپیدانشددرتمام روزنامه‌هااعلان میکنم وبرای‌آورندهٔ‌آن هم مژدگانی خوبی تعیین‌میکنم!

دقیقه‌ای بعد احمد از خانه بیرون رفت و پس‌از اوپروین که یاد بودی جمشیدرا از دست داده‌بودهمچنان اشك میریخت ونمی‌توانست اندکی‌ازاندوه خویش بکاهد.

کم کم‌ظهر نزدیك شدواحمد بخانه آمده‌و گفت :

— متاسفانه گردن‌بند رادرباشگاه نیافتم و ناچار بچندروزنامه آگهی فرستاده‌ام و امیدوارم تادو سه روز دیگرپیداشود!

چند روز گذشت ... چندروزیکه برای پروین بسیارتلخ و ناگوار بود و هردقیقه آن چون سالی بر او اثر میکرد . بالاخره شبی‌احمد بخانه‌آمده و گفت : بقیه در صفحه ۱۶

atige.ir
وب سایتی متفاوت

پ . ران . پ

بزودی فلان تور بلیط مسافرت

مخصوص مسافرت بکرات
بشر بود وبا اختراعات قرن بیست
مسافرت فراهم شده فقط بدن انسان
زیاد و خارج از محیط ثقل زمین
آمریکا اکنون مشغول آزمایشهائی
هستند ودر این مقاله چگونگی
شرح داده میشود

خلبان داوطلب در جایگاه خود می نشیند

یکی از بهترین عللی که موانع مسافرت با فشفشه ها هست صنعت بدن انسان است علمای فیزیولوژی معتقدند که بدن انسان ضعیف ترین و ناقص ترین وشکننده ترین بدنهای جانداران روی زمین است و لذا ازچندی پیش علمای فیزیولوژی و نیروی هوائی درصدد برآمده اند که یك رشته آزمایشهائی در این باره بعمل آورند تا به بینند که بدن انسان تا چه حد در مقابل نیروهای عظیم فشفشه ها مقاومت خواهد کرد یك عده از کارشناسان فشفشه ها میگویند که مسافرت بسیار است کار فوق العاده آسانی است بشرطیکه بدن انسان بتواند در مقابل فشار سختی که فشفشه در فضای آسمانی دور از نیروی شتاب ثقل زمین بربدن آنها واردخواهد آمد مقاومت نماید و الا ساختن فشفشه های اتمی ویا فشفشه های شبیه ۲ ـ ۷ برای مسافرت کار فوق العاده سهلی است .

باید دید آیا بشر میتواند سوار این فشفشه ها بشود و بسیارات دیگر عزیمت نماید؟ کارشناسان نیروی هوائی امریکا که مامور مطالعه در فشفشه ها میباشند باین قسمت چنین جواب میدهند که بدن انسان میتواند در هرحال در برابر تکانهای سختی که فشفشه ها برای مسافرت بسیار است و خروج ازمحیط ثقل زمین ببدن وارد خواهند ساخت مقاومت نماید بدون اینکه کوچکترین خللی بدستگاههای ضعف بدن وارد شود .

آزمایشهائیکه درایستگاه هوائی «نورت راپ» در امریکا توسط آخرین دستگاههای تولید فشار بعمل آمد معلوم داشت که با دستگاههائیکه برای حفظ بدن در مقابل فشار فوق العاده فشفشه اختراع شده دیگر تردیدی نیست که بزودی آرزوی دیرین بشر برای مسافرت بسیارات بمرحله عمل نزدیك شده است . این دستگاه که برای حفظ بدن اختراع شده بی اندازه قابل توجه است و بدن انسان میتواند با این دستگاه در برابر نیروئی مساوی ۳۵ برابر شتاب ثقل زمین مقاومت نماید .

برای آنکه بفهمیم نیروی ۳۵ برابر شتاب ثقل چقدر است باین مثال توجه کنید فرض کنید فشفشه ایکه درعرض یکساعت سرعت خود را از صفر به ۴۰۰۰۰ کیلومتر در ساعت رسانده باشد نیروئی برابر ۳۵ برابر شتاب زمین تولید کرده است «دکتر کلارك میلیکان» استاد دانشمند معروف فیزیك میگوید تولید این مقدار نیرو فقط یك میلیون دلار خرج دارد .

سرگرد «چان استاپ» یکی از خلبانان مشهور آمریکا که تحت این آزمایش ها قرار گرفت میگوید که تاثیر این نیرو در بدن انسان طوری است که انسان خیال میکند یکی از رقصهای هندی مشغول است و تنها بدن موقعی میتواند بکمك دستگاه جدید در مقابل این نیرو مقاومت نماید که اولا نشسته باشد و ثانیا در حالات مرتب وصحیحی میتواند در مقابل این نیرو مقاومت نماید .

دانشمندان برای اینکه بهتر بتوانند در اینباره مطالعه نمایند از حالات مختلف «خبان استاپ» در موقعیکه تحت فشار ۳۵ برابر نیروی ثقل زمین قرار میگرفت عکس برداری کردند و این عکس با نورهائی برابر یك هفت صدم ثانیه برداشته شده است - چنانکه از عکسها معلوم میشود تغییراتی در انسان بوجود می آورد ولی بر عکس

درحد اکثر سرعت : سرش بعقب خم و بدن سست میشود

راکت باسرعت سرسام آوری در فضا

atige.ir
وب سایتی
متفاوت

نقل و چاپ جداگانه مخصوص است .

بماه یا مریخ خواهد فروخت

atige.ir

یکر از آرزوهای دیرینه
این آرزو از لحاظ وسائل
ست که نمیتوانند در سرعت های
مقاومت مینماید .. دانشمندان
ای از بین برون بزرك ترین مانع
زمایشهای مهمی که بعمل آمده

بیما های عمود رو با این دستگاه

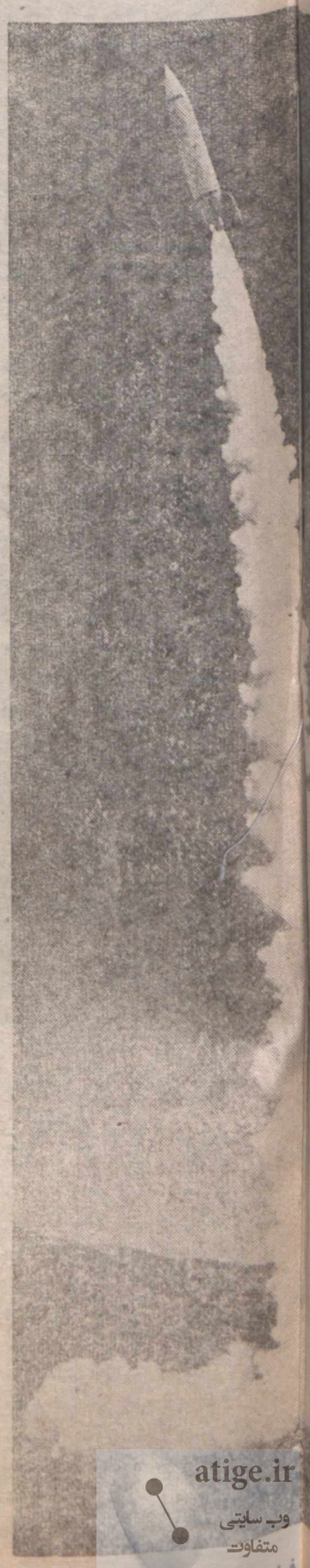

فضای لایتناهی پیش میرود

دیگر انسان هیچکدام از حس های پنجگانه خود را از دست نمیدهد و کوچکترین صدمه حتی حس شنوائی و حس بینائی وارد نمیکند

این نیروی ٤٦ برابر شتاب ثقل را دانشمندان امریکائی بطرز ساده‌ای بوجود آورده اند و دستگاهیکه برای تولید این کار میکرد عبارت ازاطاقی است شبیه لکوموتیو کوچك که در حدود ٦٥٠ کیلوگرم وزن داود که در روی یك خط آهنی بطول ٧٠٠ متر در حرکت است .

حتما حالا تصور میکنید این لکوموتیو سرعت مافوق صدا رادارد ولی اشتباه میکنید سرعت متوسط آن بیش از ٢٢٥ کیلومتر در ساعت نیست وموقعیکه بآخرین حد سرعت خودمی رسد سرعت آن برابر ٣٨٥ کیلومتر است .

حتماً تعجب میکنید که چطوراست سرعت ٣٨٥ کیلومتری نیروئی برابر ٣٥ شتاب تولید میکند ولی جواب آن خیلی ساده است ودانشمندانیکه این دستگاه را ساخته اند در طول راه این ٧٠٠ متر راه آهن درحدود ١٨٠ ترمز قوی طوری قرار دارد که در حدود سه هزار تن فشار دارد واین ترمز ها عرض ١-٥٠ ثانیه میتوانند نیروئی برابر عکس سرعت ١٢٠ کیلو متر تولید نمایند یعنی اتومبیلی که باسرعت ١٢٠ کیلومتر حرکت میکند بتواند موقعی که راننده باروی ترمز میگذارد در طول ٣ متر: متوقف سازد(با بهترین ترمزهای خود کار و قابل اطمینان برای توقف اتومبیلی باسرعت صد کیلو متر حرکت میکند مسافتی برابر صد متر لازمست که اتومبیل توقف نماید) .

حال درمدت یك پنجاهم ثانیه که این ترمز ها بکار میافتند بدن انسان تحت فشار نیروی ٣٥ برابر شتاب ثقل زمین قرار میگیرد ولی کوچکترین صدمه بوی نمیرسد ولی اگر راننده اتومبیلی بخواهد اتومبیل خودرا باچنین نیروئی متوقف سازد استخوان‌های وی خورد خواهدشد حالا چطوردر ایستگاه هوائی «فورت اطاب» خلبانان میتوانند چنین نیروئی راتحمل نمایندجزو اسرار نظامی دولت امریکامیباشد .

سرگرد «آشتاپ» میگویند که آزمایشها مثل اینست که شخص را بین تشکهای نرمی قراردهند و بعدیك چهارتنی را برویش بیندازند . البته اگر انسان بتواند بطورصحیحی بااین چهارتن وزن مقابل شود آنرا متحمل میکند . و همچنین اضافه میکند که اگر مسافرت بسیارت عملی شود . باید تمام خیابانها را خوب باوسائل خلبانی جدیدمجهز کرد ولی اینمسافرت برای مردم عادی غیرممکن خواهدبود چونکه شرکت های مسافربری فقط بلیط مسافرت خواهندفروخت نه وسائل خلبانی مخصوص مسافرت بسیارات!

برای اینکه بدانید این زین و یراق

توقف ناگهانی ـ فشاری ٣٥ برابر نیروی حمل ثقل زمینی خلبان بکلی ازهوش رفته است

وسائل جدید چیست استاپ چنین میگوید:
برای اینکه خلبانان بتوانند در مقابل فشارهای فوق العاده مقاومت نمایند و یادر هواپیماهای معمولی

بقیه در صفحه ١٢

پس ازپایان آزمایش . حالش خوب شده و قابل است از نو آزمایش کند

atige.ir

بزودی فلان تور بلیط مسافرت

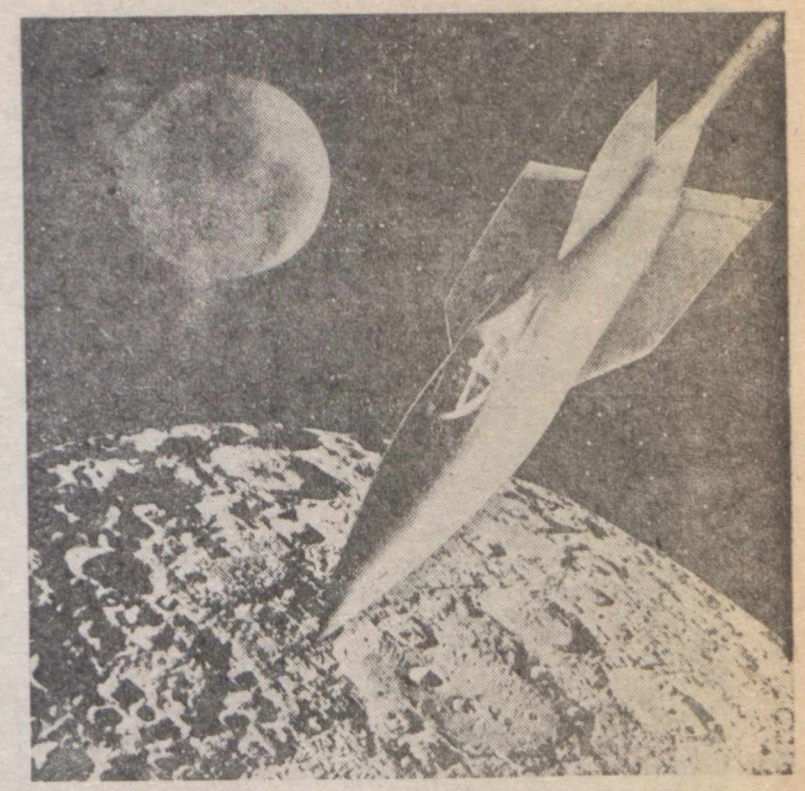

ممکن است بزودی مسافرت بین ستارگان عملی شود .. موشك وقتی بماه نزدیك میشود این حالت را خواهد داشت

بقیه از صفحه ۱۱

بتوانند براحتی آنرا بر تن کنند و دچار عوارض هوائی نشوند اختراع جدیدی در لباس و وسائل محافظت بدن خلبانان بعمل آمده است و آن اینست که عوض کمربندی که سابق بدور شکم میبستند یك قسم نوارهائی است که از تارهای مخصوص نایلونی بعرض ۸ سانت ساخته شده است که دو تای آنها در روی نشیمنگاه و دوتای دیگر در روی رانها بسته میشوند که باهم میتوانند در مقابل نیروئی برابر ۵۰ برابر شتاب ثقل مقاومت نمایند امادر برابر اعضای داخلی بدن ازقبیل قلب و معده وریه ورودهو غیره همه این قسمتها میتوانند در برابر نیروهای زیاد مقاومت نمایندو سرگرد «استاپ» میگوید که بدن شبیه یك کیسه چرمی محکمی است با کمی استخوان و چهارده قسمت اجسام سیال و مایع و بدن می تواند باخاصیت لاستیکی و ارتجاع خود اگر بطرز صحیحی با نیروی زیاد مقابل شود مقاومت بکند.

با این تفاصیل دیگر مسافرت بسیارات بمرحله عمل نزدیك شده است و روزی هم میرسد که شرکت های مسافربری خواهند نوشت « بهترین طریقه برای مسافرت بکره مریخ استفاده ازهواپیماهای فشفشه ای فلان تور است ».

چگونه مرا در امریکا

بقیه از صفحه ٤

همین اداره شهربانی خودمان یك قسمت از روساء طرفدار او هستند زیرا ازاو پول میگیرند .مثلا دیروز که من اینجا آمدم به هیچ کس نگفتم که این جا می آید و معذلك همه فهمیده بودند که من باینجا آمده‌ام .

من یك سؤال غیر منتظره از سرپاسبان کردم و پرسیدم چند سال است که شما در این شهر برای شهربانی کار میکنید ؟ او گفت بیست سال ! سرپاسبان نفهمید که من برای چه این سؤال را از او میکنم ولی من متوجه شدم یك سرپاسبان که مدت بیست سال در یك شهر عضو اداره پلیس باشد و بداند که بعضی از رؤسای او با دزدها و گردن کلفت ها و باج بگیر ها همدست هستند طبعا خود او هم با آنها همدست است و اگر همدست نباشد باری حتما حق السکوت میگیرد.

پس تردید نیست که این سرپاسبان که اکنون روبروی من نشسته و مرتبا قدرت جیم و نفوذ و پول او را برخ من میکشد راجع باو اطلاعات زیاد دارد.

لذا گیلاس دیگری از ویسکی برای او ریختم واز او پرسیدم این (جیم) که این همه قدرت و نفوذ دارد اهل کجاست و منزلش در که میباشد؟

سرپاسبان گفت برای چه این سؤالات را میکنی و این پرسش ها چه فایده‌ای برای تو دارد؟ گفتم اگر فایده‌ای برای من نداشته باشد ضرری هم ندارد.

ولی هنوز سرپاسبان آنطور که باید سرگرم نشده بود لیکن بعدازاین که دو گیلاس دیگر باو خوراندیم واقعا مست شد و اختیارزبان را ازدست داد و بطور تفصیل وضع زندگی و آدرس منزل و تشکیلات (جیم) و رفقای او را بمن گفت و بعدهم به من توصیه کرد که مبادا بکسی بروز بدهم وگرنه جان من درمعرض خطر قرارخواهد گرفت

وقتی که سرپاسبان از منزل من بیرون رفت دیگر نمی توانست به پاسگاه پلیس برود زیرا بقدری مست بود که نمی توانست وظیفه خودرا انجام بدهد ومن برای او یك تاکسی صدازدم واو را در تاکسی نشانیدم و بطرف منزلش فرستادم.

آن روز تا شب همه‌اش فکر میکردم که تکلیف من چیست وچه باید بکنم ؟

البته باجی که (جیم) از من میخواست برای من در آن موقع قابل نبود اما فکر میکردم که من با این قدوقامت وقوت عضلات که مشاهده میکنید (وآن روز خیلی از حالاقوی‌ترو نیرومند تر بودم) چگونه باین اشخاص باج بدهم آنهم درمملکتی مثل آمریکا که میگویند سرزمین آزادی و عدالت و قانون است.

گاهی فکر میکردم که اگر شیکاگو بودم و در شهرهای دیگر کافه خود را بگشایم ولی در خلال این احوال شنیده بودم که در تمام شهرهای امریکا باید بگردن کلفت ها برای بار و کافه و رستوران و غیره باج داد و گاهی فکر میکردم که ازآمریکا خارج شوم و به وطن خود گیسیل برگردم ولی کسی که در آمریکا زندگی کرد خصوصا اگر بتواند پول دربیاورد نمی تواند دل از آنجا بکند با این افکار ، هنگام شب در خیابان‌های خلوت شیکاگو گردش میکردم و بالاخره تصمیم گرفتم که باج گردن کلفت هارا بدهم و همانجا بمانم .

دنباله دارد

چگونه مارشال رومل مسموم شد ؟

شاید شما مطالبی درباره قتل مارشال رومل بزرگترین سردار آلمانی در روزنامه ها خوانده باشید ولی این مقاله را حتما بخوانید زیرا چکیده کلیه آنها است

مارشال رومل که زمانی مشهورترین سردار عصرخود بود و اکنون در زیر خاك آرمیده است — درسالهای ۱۹٤۰ و ۱۹٤۲ دراوج شهرت ومحبوبیت بود همیشه «هیتلر» از او تقدیر وتمجید میکرد. چون مهارتی که او درجنگهای شمال افریقا نشان داد چیزی نبود که بتوان انکار کرد ولی در آن ایام نیز مانند همیشه بحزب «نازی» روی خوش نشان نمیداد . پس از شکست «العلمین» صریحانه « هیتلر » خاطر نشان ساخت که ابستادگی در برابر سیل مهمات متفقین کار آسانی نیست « هیتلر » جواب داد «من هم میدانم که ما نخواهیم توانست در برابر آنها مقاومت نمائیم ولی چاره زیرا متفقین بهیچوجه حاضر نیستند با من وارد مذاکره شوند» «هیتلر» حاضر نبود که بخاطر صلح از مقام خود صرفنظر نماید. از این رو عده ای از سران آلمانی بفکر افتادند که در صدد واژگون ساختن دستگاه هیتلری برآیند «رومل» هم باعقیدهٔ ایشان هم آهنك بود .شب پنجم ژوئیه سال ۱۹٤٤ که کشتی های بیشمار متفقین در ساحل «نرماندی» سرباز پیاده میکرد « رومل » در راه (برچسگادن) بود و میرفت از هیتلر بخواهد که عدهٔ کافی از پادگانهای داخلی اروپا را بنرماندی بفرستد وقتی که رادیو حمله متفقین و باز شدن جبهه دوم را اعلام کرد رومل از همانجا بپاریس برگشت ودر آنجا از وضع خراب و کمی اسلحه آلمان مطلع شد از آنروز رومل دوباره مانند بسیاری از سرداران ارتش دستخوش نومیدی شده بود و چون میدید که از طرف هیتلر هیچ امیدی نمیتوان داشت لذا تصمیم گرفت که در جبهه دوم بمسئولیت خودش جنك را خاتمه دهد یعنی گزارشی به هیتلر فرستاد و در آن متذکر شد که نیروی ما با کمال جدیت و دلیری مشغول نبرد هستند ولی قوای ما هیچ تناسبی با قوای دشمن ندارد واز اکنون می بایست راه عاقلانه ای را پیش گرفت من بعنوان فرمانده جبهه غرب اعلام میکنم که باید عواقب این مقاومت بیهوده را در نظر گرفت رومل میخواست تصمیم خودرا بموقع عمل درآورد ولی در اینجا تقدیر پیشدستی کرد و موقعی که برای سرکشی جبهه میرفت یك رگبار گلوله مسلسل که از یك هواپیمای بمب افکن امریکائی خارج شده بود رومل و شوفرش را سخت مجروح کرد بطوریکه ماشین خودسرانه راه می پیمود بالاخره پس از تصادم بدرختی بداخل خندق افتاد مارشال را به بیمارستان بردند یك پزشك غیر نظامی اورا تحت معالجه قرار داد . استخوان جمجمه و فك بالایش شکسته وچشم چپش صدمه دیده بود ، دراین موقع سربازان آلمانی بسرعت بطرف شرق عقب نشینی می کردند و مارشال که نمیخواست بدست انگلیسها اسیر شود باوجودی که دکتر تأکید کرده بود که از جای برنخیزد بوسیلهٔ کامیون بطرف آلمان حرکت کرد . محنت و سقوط رومل از همان موقع آغاز شد بدین ترتیب که ژنرال ((شیبدن)) رئیس ستاد او که از شغلش معزول شده بود بدیدن رومل آمد و و چند ساعت بعد دستگیرش ساختند از آنروز دو نفر ناشناس مرتبا دور منزل رومل گردش میکردند و معلوم بود که مامورین گشتاپو هستند ، رومل هم از آنروز هروقت از خانه بیرون می آمد هم خود مسلح بود وهم یك سرباز مسلح همراه داشت ودر موقعی که مارشال کابتل او را بعنوان مشاوره ببرلین دعوت کرد بهانه ناخوشی از رفتن عذر خواست هیتلر تصمیم نابودی او را گرفته بود هنوز هم کسی نمی داند که چرا هیتلر نسبت به رومن بدگمان شده بود روز چهاردهم اکتبر دو نفر ژنرال بمنزل اورفتند و رومل را وادار کردند یا دلیرانه جام زهر را بنوشد یا اورا در دادگاه نظامی جلب و محاکمه

بقیه در صفحه ۱۹

دیوانه

این قاضی عدلیه داشت و اسرار فاش

شهوت قتل نفس او بعد از مرگ شد

آنروز رئیس دادگاه عالی جنائی پاریس بدرود حیات گفته بود وجنازه وی در میان تجلیل و تکریم انبوه بیشماری از اصناف وطبقات مختلفه مردم واعضای عالیرتبه دادگستری ایکورستان حمل میشد پیشاپیش جنازه دسته موزیك گارد ملی پاریس باحترام این قاضی بزرك آهنك حزن انگیزی را آهسته مینواخت تأثر غیر قابل وصفی همه اهالی شهر را فراگرفته بود. زیرا آنروز پاریس با مرك این قاضی یکی از صالح ترین قضات خود را که هشتاد و دوسال عمرش وقف اجرای قانون و مجازات تبه کاران شده بود از دست میداد. هیچ تبه کار وجنایتکاری نبود که از شنیدن نام این قاضی از شدت رعب و هراس لرزه بر اندامش نیفتد گوئی درچشمان او نیروئی خارق العادة نهفته بود که بمحض نگاه به قاتل اوراوادار باقرار و اعتراف میکرد چنان زهر چشمی از تبه کاران گرفته بود که هیچ جانی ماهر واستادی را نزد وی یارای کتمان وانکار نبود گذشت ایام پرده نسیان و فراموشی را بروی مرك این قاضی عدالتکار میگسترد وبا سپری شدن هر روزی خاطره این ضایعهٔ اسفناك کم کم از صفحهٔ خاطر مردم محو میشد و چیزی نمانده بود که عموم مردم فقدان چنین قاضی دادگستر و عدالت پروری را از یاد ببرند که ناگهان یکی از جرایـد شرح بسیار جالب و خواندنی و در عین حال شگفت انگیزی در باره این قـاضی منتشر ساخت که تاچند هفته شرح این ماجرای عجیب نقل همه مجالس و محافل شده بود و بخصوص بیشتر توجه پزشکان روانشناس را بخود جلب می کرد شر این ماجرا بدین قرار بود که یکـی از روزها منشی مخصوص این قاضی در جستجوی پرونده مربوط به یکـی از قاتلان، مصمم شد میز تحریر قاضی فقید را جستجـو کنـد در میـان اوراق و یاد داشتهای خصوصی وی نظرش به یك سلسله یادداشتهای روزانه ای که تقریبا بخطی لایقرأ نگاشته شده بود افتاد که از فرط تعجب و حیرت بهت زده بر جای خود خشك شد این یادداشتها باذکر تاریخ ماه وسال بدینگونه آغاز میشد:

۲۰ ژوئن ۱۸۵۱ — من امروز صبح مردی را که متهم بقتل عمـدی پنج فرزند خودشده بود باعدام محکوم کردم آیا راستی بچه علت این مرد اقدام بکشتن اطفال خود کرده بود؟ ما اغلب در زندگی باشخاصی برخورد می کنیم که نزد آنان کشتن و نابود کردن یك امر بسیار عادی ودرعین حال لذت بخشی بشمار میرود. آیا نمی توان گفت کـه ارتکاب قتل نفس خودیکی از غرائـز طبیعی بشرمیباشد؟

۲۶ ژوئن — من نمی فهمم بچه سبب مردم بروی قتل نفس که درواقع ارضاء همین غریزه طبیعی بشر است نام جنایت می نهند وآنرا جرم و گناهی بس عظیم می شمرند؟ آری، برای چه؟ کشتن و نابود کردن یکی از قوانین تخطی ناپذیر است... موجود جانداری موظف است برای بقاودوام حیات خود موجود دیگری را نابود سازد. چـرا راه دور میروید نـظـری بحیوانات بیفکنید ملاحظه خواهید کرد که برای بقای حیات خود دائما در نبرد وستیزه بوده و برای کشتن یکدیگر لحظه ای آرام و قرار ندارند. انسان بـرای تغذیه خود هر روز ملیون ها حیوان رامی کشد. کاش باین انـدازه قناعت میورزید. اما او شکار حیوانـات را نیز اختراع و ابداع کرده است. آیا هیچ آزمایش کرده اید که کودك هنگامی که گنجشك و یا پرنده کوچك دیگری را میان انگشتان خود خفه می نماید از چه لذت و تمتع فراوانـی برخوردار می شود؟ متاسفانه باید اظهار دارم که تنها کشتن حیوانات این میل بکشتن را به نحو نیکو در وجـود انسان ارضا نمی سازد و بشر ناگزیر است که برای

اطفاء و یالااقل تسکین این نیرو دست بکشتن همنوع خودزند ومتاسفانه چون در جامعه هائی که مـازندگی می کنیم کشتن انسان جرم وجنایت محسوب میشود لذا برای اینکه شعله این آتش فروزان را فرو نشاند دست بدامان جنك زده است و بدین بهانه جان ملیون هـا از افراد بشر را فدای حس وغریزهٔ خود یعنی کشتن انسان می نماید.

۳۰ ژوئن — برای من امروز مسلم شد که کشتن ونابود ساختن یـکی از فرائض و واجبات بوده و این همان راز تنازع بقامی باشد.

۳ ژوئیه وه! چقدر دیـدار این منظره لذت بخش و نشاط انگیز است هنگامی که انسان موجود جانـدار و زنده ای را شخصا تحت شکنجه وعذاب قرار میدهد. آنگاه که باکاردی بران ونوك تیز ضربه ای باو وارد می سازد ناگاه خون سرخ رنگی فوران می کند نمیدانید تا چه اندازه جنبش وحرکت این موجود که ازشدت درد والم بخود می پیچد و در خون خود غوطـه می خورد موجب خرسندی وبهجت خاطر می شود.

۵ اوت - راستی حماقت و بلاهتی بیش نیست اشخاصی را که بنام جانـی یا تبه کار نزدیك میزم می آورند فقط با اظهار چند کلمه آنها را تسلیم تیغه گیوتین میکنم؟ آیا حیف نیست که من نیز از لذت و نشاطی که میرغضب ها هنگـام کشتن اشخاص برخوردار می شوند تمتع برنگیرم؟

۱۰ اوت - چه سعادت و خوشبختی بالاتر از اینکه می توانم بافراغت خاطر نظیر جنایتکاران هرگاه که اراده کـردم شخصی را بقتل رسانم بدون آنکه کوچکترین سوءظنی متوجه من گردد.

۱۵ اوت - خدایا! نمی دانی چگونه وسوسه وهوس کشتن شخص اعم ازمرد یا زن، پیرباجوان سلب آرامش و آسایش از من کرده است. وضع وحالت عادی من بکلی دگرگون گشته است. بطوریکه حتی قادر به تسلط براعصاب خود نیستم.

۲۲ اوت - امروز بهیچ وجه نتوانستم در مقابل خواهش نفسانی خود تاب آورم وبرای نخستین بار پرنده زیباو کوچکی را برای آزمایش و تسکین حس شهوت کشتن بی جان کردم. آری خدمتکار من ژان قناری زیبا وخوش رنگی داشت که هرروز بامداد بانوای دلکش خود باعث مسرت خاطر وی می شد.

نمی دانم چه نیروی مرموزی مرا واداشت که ژان را برای خرید شیئی از خانه بیرون فرستم بمحض اینکه ژان از خـانه خارج شد بی اختیار با یکدنیا شوق بسوی قفس قناری دویدم و اورا در دست گرفتم حیوان ظریف از شدت اضطراب در میان انگشتان نیرومندم پرو بال میزد هر لحظه انگشتان خودرا بهم فشار می دادم تازودتر ناظر جان کندن وی باشم لکن ناگهان احساس کردم که حیوان بزودی خفه خواهد شد بدون آنکه بتوانم رنك خونش را مشاهده کنم.

در این اثنا مقراضی که بروی میز قرار داشت نظرم را بخود جلب کردو باشتاب زیادی بانوك تیغه مقراض سه ضربـه کوچك بگلویش وارد ساختم بطوریکه بلافاصله خون رقـیق خوش رنگی اززیر گلویش سرازیـر شد و تمام بال و پر حیوان و نیز انگشتانم را رنگین ساخت چه خوشی مافوق تصوری از اینکه توانستم طعم خون را با زبان خود چشیده ورنك و بو یشرا دقیقا آزمایش کنم.

خدمتکارم چندروزی بعلت ازدست دادن قناری خود گریست اما او را امیدوار ساختم باینکه می تواند قناری دیگری بجای او خریداری کند.

۲۵ اوت — عجبا! نمیدانم بچه جهت امروز شوق دارم کـه انسانی را بـا دستهای خود بقتل رسانم.

۳۰ اوت - امروز بر حسب عـادت معهود برای گردش وهواخوری خانه را ترك گفتم درراه باپسر بچهٔ مصادف شدم که نزدیك برکه ای بـه چیدن گلهای وحشی بیابانی مشغول بود. به محض اینکه نگاهم باو افتاد تشنج و لرزش عجیبی سراپای وجـودم رافـرا گرفت وبی اراده بسویش رفتم پسر فوراً کلاهش را بعلامت احترام از سر برداشت و بمن سلام کرد اندیشه کشتن وی چون برق بمغزم خطـور کـرد - آه اگر می توانستم او را بکشم چقدر خوب بود؟ از او سئوال کردم:

— آیا تنها هستی؟

— بله آقا.

- تو در این مزرعه تك و تنها هستی؟

پسر نگاهی حاکی از تعـجب و حیرت بمن افکند و گفت:

- بله آقا.

از شنیدن این پاسخ یکمرتبه از شدت خوشحالی اعضاء وجوارحم سست و بی حس گردید لیکن قوای خود را جمع کرده و باقدمهای سریع از ترس آنکه مبادا از چنگم بگریزد نزدیکش شده وبا نیروئی زیاد گلویشرا میان دستهای خود گرفته وانگشتانـم را بروی عضلات گـردنش فشاردادم. کودك مثل آن قناری درمیان دستهایم دست و بامیزد آه چقدر دیـدار ایـن منظره برایم لذت بخش بود.

هرلحظه دایره وسعت انگشتانـم رابروی گلویش تنك تر میکردم تا آن که متوجه شدم که جز جسد بی جانی در دستم نیست. اما باید درمکانی مدفونش ساخت کجا؟ فوراً متوجه برکه شدم وجسد کودك را که گوئی هنوز بمن لبخند میزد درمیان برکه پرتاب کردم وبا خاطری آرام بخانه باز گشتم.

آنشب برای نخستین بار خوابـی آسوده وبی دغدغه کردم. لکن بامدادش هوس آتشینی بردلم راه یافت آری هوسی آمیخته به یك وسوسه شدید. مثل آن بود که هنوز غریزه طبیعی کشتن در من ارضاء نشده بود. چرا؟

خوشبختانه توانستم خودرا دراین باب قانع سازم. اری برای آنکه کودك در میان دستهایم جان داده بود بدون آنکه کوچکترین قطره خونـی از او دیده شود.

بقیه در صفحه ۱۸

atige.ir
وب سایتی متفاوت

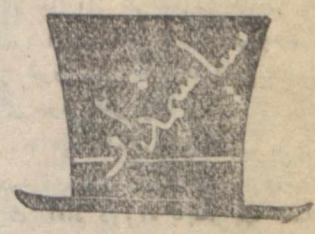

این سمفونی آنروزها بعلت طغیان مردم و بسته‌شدن بازارها ناقص بنظر می‌آمد و اگر برق در شکه در آن شرکت نمیداشت باشکال میتوانستم شهر را از بیابان تمیزدهم زیرا درروزهای عادی بنا بمقتضیات فصل نعره سیرآبی فروش و لبونی وجگر کی و هیزم‌شکن و سیاری از این قبیل مردمیکه بنام دوره گرد در کوچه و خیابان دائما در حرکتند با مجموعه آهنگ بالاتر شده صدای حقیقی شهررا بگوش میرساند.

تقریبا در حدود نیم‌ساعت وشاید چیزی کمتر درراه بودیم و در این مدت از سوراخ بینی گرفته تا اعماق ریه وحتی تمام وجودم ازبوی کثیف ودوارانگیز بدن قصاب پرشده بنحویکه نزدیك بود بکلی خفقان بگیرم ولی خوشبختانه این عذاب کشنده دوام پیدانکردو آنقدرها طول نکشید همینکه پس‌از رسیدن بمقصد از سرم برداشته شد نفس‌راحتی کشیده و چشمانم که درزیر عبا در تاریکی ممتدی فرو رفته بود بغتتا منزل وسیعی را جلوی خود دید که اشخاص بدون آنکه کسی مانع ورودشان‌شود در آن رفت‌وآمد میکردند.

آنجا منزل یکی‌از تجار بازار بود که در اختیار انجمن اصناف گذارده شده یك بنای زیبای دومرتبه که بسبك عمارات مغرب‌زمین ساخته شده‌بود پشت درخت‌های انبوه دیده‌می‌شدهر اندازه که خود فرنگیها در آنزمان با کلاه لگنی‌شان مشخص و انگشت نما بودند ساختمان‌مزبور هم‌درمیان بناهای‌دیگر اینکشور همان حالت را داشته‌واز یك ذوق و سلیقه و سبك وتمدن دیگری حکایت میکرد جادهٔ باریکی که‌دردو طرف آن شمشادهای‌سبزوخرمی بارتفاع یك‌متر صف کشیده بودند واردین را مستقیما ازدم درب بپای عمارت هدایت میکرد جاده زیباو پوشیده ازسنگریزه هنوز زیرپای‌ماصدا میداد که ناگهان توجه خود چیز سنگینی‌راحس کردم و متعاقب آن صدای مهیب و سختی گوشم راناراحت کرد این‌صدابگوشم خیلی آشنابود ولی حیرت و اعجاب و ناباوریم‌مانع این شد که تشخیص کوشم را درست‌فرض کنم برای من‌در آنموقع بسیار مشکل بود که تصور کنم چیزی که برروی شانه‌ام سنگینی میکند‌دستی است که متعلق بپدرم میباشد و او همینکه مرا در حال بهت وحیرت دید باتبسم‌شیطانه مخصوص‌خود گفت فرزند ترا بکجا میبرند؟

ـ بجائیکه مبارزه‌قطعی خود را با ارباب توآغاز کنم.

ـ توزمانیکه فرزندمنی‌دراختیار من‌خواهی بود.

من قبل ازآنکه فرزند تو باشم متعلق باین محیطودر اختیاراین‌جامعه میباشم.

او که در آن موقعیت خطرناك انتظار شنیدن چنین جوابهای یاس‌ـ آمیز ودندان شکن‌را ازپسر خود نداشت دهانش از تردید و تعجب باز مانده نمیدانست چه‌تصمیم بگیرد؟ اگر بدون اخذ نتیجه بر گردد ممکن است جاسوسهای شاه چریان مسجدسپهسالار را بگوشش برسانند و یك فراشباشی صادق وبا وفارا که سالها در اجرای مقاصد جابرانه اش از هیچ‌چیز فرو ـ گذار نکرده است بجرم داشتن یـك فرزند آزادی‌خواه گردن بزندواگر بخواهد در اجرای تصمیم‌ویا ماموریت خود سماجت کند از کجا که رفقای‌من عکس‌العملی نشان ندهند و اورا بنام اینکه فراش شاه است شکنجه نمایند بنابر این حس میکرد که برسر یك‌دو راهی‌خطرناکی ایستاده‌است که‌انتخاب هریك ازین دوراه برای اومشکلات‌و خطراتی راپیش میآورد.

بالاخره ترس از غضب شاه و یا احترام بحس وفاداری و خدمتگزاری براو غالب شدو بی‌آنکه خطرموجود را درك کند واز عواقب تصمیم‌خود اندیشناك باشد یکقدم بسوی من‌جلو تر گذاشت و سپس گریبانم را محکم گرفت هنوز بقیه تصمیمش اجرا نشده بود که نعره‌ای زده گفتم:

ای مردم شما چگونه بیك فراش خونخوار شاه اجازه میدهید کـه در مرکز ثقل آزادیخواهان بخود جرات چنین جسارتی رابدهد اینمرد جلاد می خواهد تحت عنوان حق پدری‌و اختیار مطلقه ایست که نسبت بفرزند خـود دارد مرا ازینجا بیرون ببردودر پای ارباب سفیه‌و دیوانه خود قربانی کند ولی من از اینقسم مردن شرم‌دارم.

رفقای من‌و عدهٔ دیگری که بتدریج دور ما جمع شده بودند از این گفته که بی‌شباهت بفرمان حمله نبوداستفاده کرده وبایك هجوم او را از پای در آوردند وجسد نیمه جانش را بکوچه انداختند

این کمدی غیر منتظره وحیرت ـ انگیز درحقیقت یك جهش ماهرانه ای که‌مرا ازورطه گمنامی بر سر زبانها انداخت و چند قدم بسوی شهـرت و موفقیت پیش‌برد همان اندازه که‌پدرم میخواست با قربانی من درچشم شاه‌و طرفدارانش محبوبیتی ایجاد کند عدم موفقیت او ایـن نتیجه مطلوب را در اختیار من گـذاشت و مرا در چشم آزادی خـواهان محبوب و محـترم ساخت.

برای پدرم قبل‌از اتخاذچنین‌تصمیم بسیار مشکل بود که فرزند خودرا تا این حد جسوروبی‌عاطفه تصور کند و درنتیجه خودرا با چنین شکست دردـ ناکی مواجه بیند ولی منهم که ببقیه عمر خودجهت اجرای افکاروتقشه هائی که متضمن سعادت و سربلندیم بـود کمال احتیاج‌را داشتم نمی توانستم با وی جزاین معامله ای‌بکنم فرض‌میکنیم پدرم تااین اندازه وحشیانـه در باره پسرش تصمیم‌نگرفته ومنظورش غیراز آن چیزی بود که من پیش‌بینی‌میکردم ولی آیا انصافا برای شخصیکه میـل دارد اورا در آتیه سیاستمدار بنامند ممکن بود ازین فرصت مناسب‌وصحنه زیبا چشم بپوشد وباکمـال حماقت و بیشعوری بخاطر علائق موهوم‌این‌حسن تصادف‌را ازدست بدهد

کسیکه در راه هدف ازخود می گذرد چگونه می‌تواند دربارهٔ حیات آنهائیکه در سرراه‌مقصودش‌مزاحمتی ایجاد میکنند اندیشه وتامل کند نقشه من این بود که در آن‌روز های پـر حوادث هرچه زودتر خـود را بمحیط بشناسانم و در کمترین مدت شهـرت قابل توجهی کسب نمایم بـرای اینکار که درواقع امر مشکلی بودصحنه های غیرعادی و بازیهای‌خلاف انتظار نهایت لزومت‌راداشت مردم‌معمولا بموضوعاتی که در حوزهٔ عرف وعادت آنهاوجود نداشته باشد توجه خاصی‌دارندوافکار عمومی نیز روی اینگونه مسائل بیسابقه بیشتر توقف‌و کنجکاوی‌میکندو تاثیرهمین توقف و کنجکاوی افکارعمومی است که زمینه شهرت اشخاص فراهم می‌ـ گردد.

پرده اول نمایشنامه سیاسی من در مسجد سپهسالار باموفقیت صورتگرفت ودرپرده دوم که بدون انتظار پیش آمده بود نقش خودرا باکمال مهارت واستادی انجام دادم ودراین دو صحنه که یکی مکمل دیـگری بود مراتب آزادی‌خواهیم بنحو دلخواه مسلم شد ودرنتیجه مردمرا وادار کردم که‌روی موجودیت من با یکدیگر صحبت کنند ودرمحاورات خود اسمی از من ببرند تااینجا مقدارزیادی از نقشه‌ام انجام شد ودرحقیقت بنائی را که میبایستی بسازم بطوراطمینان بخش پی ریزی شده بود

رفقای من وقتی که تکلیف خودرا انجام دادند مانند سربازان فاتحی که مست پیروزی باشـند بازوهـایم را گرفته درحالیکه عده زیادی از پشت سر ما حرکت میکردند بسـرعت از پلکان عمـارت گذشتیم و وارد سـالن بزرگی که درمرتبه دوم قرار داشت شدیم.

دراین سالن جمعیت انبوهی روی زمین بوضع نامرتبی نشسته وعده‌دیگری ازلای دربهای‌آنکه بطرف راهروباز می‌شد باگردنهای کشیده دیده میشدند بزحمت صف جمعیت جلوی درب‌ورود را شکسته وارد سالن شدیم و بمحض ورود ما تشنجی درمردم ایجاد شد

یکی از همراهان من که هم طلبه بودوهم دلال بازار باصدای بلند روی بجمعیت کرده و گفت آنهائیکه امروز درمسجد سپهسالار حضور داشتند شهامت فوق العاده یك محصل گمنام را بچشم خود دیدند این جوان «درحالیکه مرا که پهلوی اوایستاده بودم بمردم‌نشان میداد» همان کسی است که امروز در برابر ده‌ها هزار نفر برای اولین بار با کمال شجاعت وبی پروائی حکم خلع شاه را صادر کرد ویك لحظه قبل نیز درحیاط همین انجمن بخاطر دفـاع از آزادی برروی عواطف و تمایلات قبلی خود خط بطلان کشید وپدرخود را که ازهواخواهـان حکومت استبداد بود بـدون کـوچکترین حس ترحم تسلیم اراده منتقم‌آزادی خواهان نمود، ما با احساسـات پاك وآتشین و جسارت فـوق العـاده اینگونـه اشخاص بـرای احیـای آزادی احتـیاجی میرمی‌داریم اینهاهستند که بقیام ماروح انقلاب می‌دهند اینها هستند که درراه مبارزه درس‌فداکاری‌وجانبازی‌رابمردم میآموزند.

دراین بین ازمیان اشخاص محترمی که در صدر سالن‌نشسته وهیئت رئیسه انجمن اصناف راتشکیل میدادندصدای کلفتی گفت صحیح است بایداین‌جوانان شجاع و وطن‌پرست را تشویق کـرد شهامت و بیباکی اینگونه افراد ضامن بقای آزادی واصل مشروطیت ماست اینروزها لاشهٔ خـود سری واستبداد مجدداً جانی بخود گرفته ومشت های خود رابرای نابودی ما گره کرده‌است باید باتمام قواباو بجنگیم ما امروز بیش‌از هرچیز باراده آهنین و قلبهای سخت و محکم احتیاج‌داریم‌و من باین جوان غیور و شرافتمندی کـه دارای چنین قلبی پرشور و شجاع‌است تبریك میگویم و انتظار دارم عموم رفقـای آزادیخواه ما قبل‌از آنکه برروی‌سر ـ نیزه های سربازان سیلا خوری برقص در آیند از فداکاری وجانبازی‌مضایقه نکنند.

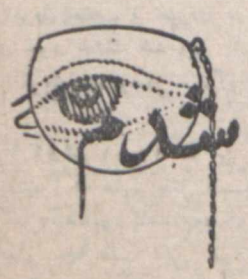

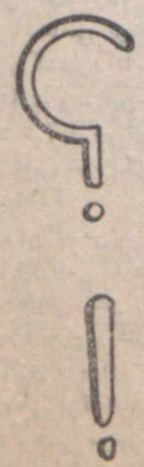

atige.ir
وب سایتی متفاوت

atige.ir

برای اینکه درختان سیب بهتر نمو کند

بطوریکه وزارت کشاورزی امریکا اطلاع میدهد کارشناسان کشاورزی آن کشور موفق یافتن یك ماده شیمیائی مخصوصی شده اند که اثر عجیب و رضایت بخشی در نمو درخت سیب دارد بدین معنی که با گستردن این گرد شیمیائی بروی برگهای درختان سیب میوه آن یکماه زودتر خواهد رسید و علاوه بر آنکه هیچگونه اثر نامطلوبی بروی درخت یا میوه ندارد بلکه با فعل و انفعالات شیمیائی میوه آن از حیث رنك و بو نیز مطلوب تر خواهد گردید.

این ماده شیمیائی را ت ۲ر۴ وه مینامند.

یکی از خواص دیگر این ماده این است که ساقه کوچك اتصال سیب را بدرخت محکمتر می سازد و بالنتیجه از افتادن سیب بروی زمین جلوگیری میکند.

کارشناسان کشاورزی امریکا مشغول آزمایشهای دیگری برای بکار بردن این ماده شیمیائی بروی سایر درختان میوه هستند تا در صورتیکه نتیجه مطلوب بدست آید باستحضار مردم دنیا برسانند

تهیه مصنوعات جدید از محصولات زراعتی

بنا بگزارش دکتر جی ـ هیلبرت رئیس قسمت شیمیائی وزارت کشاورزی امریکا امروز بسیاری از مواد شیمیائی مورد لزوم کالاهای ترکیبی از قبیل پلاستیك. لینولیوم. لعاب. جوهر ـ لاستیك وامثال آن از نباتات و محصولات زراعتی گرفته می شود واز اینرو فرآورده های کشاورزی علاوه بر آنکه در تامین غذای آدمی مهمترین عوامل بشمار میروند در تهیه کالاهای مصنوعی نیز مقام بسیار بزرگی دارند

ارقام زیرین قسمتی از مواد تغذیه انسان است که در ترکیب بعضی از کالاها عناصر مهمی بشمار میروند

۱ ـ **سیب زمینی** : امریکائیان از سیب زمینی علاوه بر آنکه استفاده خوراکی میکنند اسید لاکتیك استخراج میکنند که یکی از مهمترین عناصر ماده ترکیبی پلاستیك است.

سابقا اسید مزبور را از شکر و وشیر و بعضی محصولات کشاورزی دیگر میگرفتند ولی در اثر تجربیات گوناگون معلوم شد که سیب زمینی دارای مواد زیادی از اسید مزبور است واستخراج آن بیشتر مقرون بصرفه است

۲ ـ **گندم** : گذشته از آنکه گندم خود مهمترین غذای اکثر جان ـ داران محسوب می شود از گندم نشاسته میگیرند که در ترکیب و تهیه نخ نسوز صابون ـ مواد منفجره ـ قند ـ شربت چسب ـ خمیر و غیره عوامل بیشماری محسوب میگردد ولی اخیرا علماء امریکائی موفق گشته اند که موارد مهمتری برای مصرف نشاسته بیابند و آن تهیه لینولیوم مشمع لعاب ظروف ـ [illegible] و برخی از ترکیبات پلاستیك میباشد.

گوناگون

بعقیده پادشاه سوئد جوانی از هفتاد سالگی است

چندان وقتی نمی گذرد که گوستاو پادشاه سوئد بمشورت اطباء مخصوص خویش باستراحت پرداخته و فرزند خود را ولیعهد قرار داده است

گوستاو با اینکه نود سال از عمر خود را در مشاغل خطیره سلطنت گذرانده است هنوز هیچیك از قوای خود را از دست نداده و می توان گفت در میان سالخورده گان قهرمان حفظ نیروی حیاتی و نشاط است

گوستاو به بازی تنیس فوق العاده علاقه مند بوده چنانکه تا سن ۸۷ سالگی « سه سال قبل » سر گرمی و ورزش او همین بازی پرحرکت و باجست و خیز بوده است ، مدتی بود که پزشکان اورا از این بازی منع می کردند و برعکس وی اصرار می ورزید تا اینکه بتازگی اورا بازداشتند

گوستاو و بآنهامی گفت اگر از این بازی دست بردارد بازیهای مشکل تر و پرحرکت تر انتخاب خواهد نمود ، امروز سرگرمی او بازی بریدج، بلیارد، و قالی های گرانبها و تمبرهای او است ، پادشاه سوئد روزی ۵۰ سیگار می کشد وشاید همین هم بکدلیل بزرگی است برای اینکه سیگار کشیدن زیانی بصحت و تندرستی شخص ندارد ، ازعجائبی که از او نقل می شود این است که نامبرده در هفتاد سالگی به یاد گرفتن زبان هلندی پرداخته ودرانتك زمانی آنرا بخوبی فراگرفت او می گفت شاید بعدها ازاین زبان درزندگی خود بهره ببرم

در ۷۵ سالگی بنزدیکان خود می گفت میل دارم بازی گولف را یاد بگیرم این بازی سالخوردگان است وشاید من هم به پیری برسم از آن برخوردار شوم.

میگویند وقتی یکی از درباریان اودر سن ۷۰ سالگی در گذشت بخویشان فقید می گفت حیف این بیچاره در اول جوانی مرد!!!

چیزی که آقا خانرا بخشم در آورد

اخیرا سلطان سرمحمدشاه آقاخان پیشوای طائفه اسماعیلیه ازمملکت مصر دیدن نمود

پیشوای اسماعیلیه متمولترین اغنیاء جهان امروزی است ، ثروت او بطور تخمین از پول نقد ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره طلا گفته شده است مبلغ مزبور فعلا در بانکهای عالم موجود باشد آقاخان علاوه بر پول نقد بهترین املاك و مستغلات رادر مهمترین پایتختهای جهان مالك است او چندین است که در قاهره شروع بخرید املاك نموده است

روزنامه نگاران اروپا همه روزه مطالب شگفت انگیزی راجع باو می نویسند ولی چیزی که ازهمه بیشتر آقاخان را بخشم آورد این بود که یکی از روزنامه های انگلیسی نوشت:

پیروان آقاخان آب غسل اوراجهت تبرك واستشفاء در شیشه های کوچك وبزرك بتمام جهان می برند ودر بعضی ممالك آنرا بقیمتهای گزاف خرید و فروش می کنند

تبدیل سیب زمینی به الکل

مدت پانزده روز است که هیئتی مرکب از کشاورزان و کارشناسان علمی وحقوق دانها و کارشناسان صنعتی و علماء مذهبی و آموزگاران در امریکا تشکیل گردیده است هیئت مزبور بمنظور استفاده ازمواد بیمصرف کشاورزی در ازدیاد محصولات صنعتی کوشش میکند و موفقیت های زیادی تاکنون نصیب آن گردیده است . مثلا توانسته است سیب زمینی را به الکل وسرکه وچسب و پلاستیك و خاك اره را به مواد سوختنی و غیره تبدیل نماید .

رئیس جمهور امریکا از ۳۰۰ نفر رؤسای کشاورزی و دانشمندان و کار شناسانی که از ۳۶ ایالت امریکا وشش ولایت کانادا اجتماع نموده بودند تمجید نمود واظهار امیدواری کرد که فعالیت آنها دامنه یافته و به موفقیتهای بیشتری نائل آیند .

نمایش تابلوهای نقاشی در تلویزیون

اخیرا ایستگاه های تلویزیون اعم از رنگی یاسیاه وسفید آثار هنرمندان بزرك فن نقاشی را برای ملت امریکا پخش میکنند، باینطریق کسانیکه دارای دستگاه تلویزیون میباشند میتوانند بدون آنکه بموزه ها یا طالارهای بزرك نقاشی بروند تابلو های نقاشی استادان فن را در منازل خود مشاهده کنند و از آثار هنری نقاشان لذت ببرند.

علاوه براین بوسیله تلویزیون درس نقاشی نیز داده میشود وعده زیادی از اهالی امریکا با اشتیاق زیاد از این برنامه استفاده کرده و از آن استقبال گرمی مینمایند .

یکنوع جك تازه برای اتومبیل

از اینپس برای بکار بردن « جك » اتومبیل هنگام تعویض طایر، لازم نیست که راننده زحمت بالا بردن با پائین آوردن آنرا متحمل شود زیرا در امریکا بتازگی دستگاه خود کاری درست شده که بوسیله گاز اتومبیل کار میکند و عین عمل « جك » را بدون زحمت راننده انجام میدهد بدین معنی که با اتصال یك لوله لاستیکی بموتور اتومبیل ـ دستگاه مزبور بطور خودکار ماشین را اززمین بالا برده و پائین می آورد.

داستان بی شرح

atige.ir

مسابقه سینمائی

خوانندگان عزیز:

شما بدقت باین عکس نگاه کنید اگر آنرا شناختید جواب خودرا بادو ریال تمبر باطل نشده بدفتر امید ایران ارسال دارید.

ده جایزه بحکم قرعه بپاسخ های صحیح داده خواهد شد روی پاکتها این جمله را بنویسید

دایره مسابقات امید ایران
(مربوط بمسابقه سینمائی)

همیشه آخر ..

بقیه از صفحه ۵

گفت چند دقیقه بیشتر وقت ندارم.

سپس پول قهوه را پرداخته وچون خواست خارج شود گفتم :ـ سرگذشت شما بی اندازه جالب بود اگر اجازه میفرمائید چون راه من نیز از مقابل پارك ملی است من هم همراه شما بیایم تا از نتیجه ایندستان شیرین مطلع گردم.

«ادی» موافقت کرد و بعد از اینکه در کافه را بستم باتفاق بطرف پارك ملی براه افتادیم. چون بنزدیکی پارك رسیدیم ازدور سایه دختری بنظر میرسید و «ادی» باعجله گفت که «کیت» آمده است.

بعد رو بمن کرده گفت :ـ شما اینجا منتظر باشید و من میروم تا از نتیجه تصمیم «کیت» مطلع شوم اگر جواب مثبت بود شما را صدا می زنم تا نزدیك آمده و همسر آینده مرا مشاهده کنید ولی اگر جواب موافق میل نبود از همانجا اشاره میکنم تا دیگر بیشتر ازاین در انتظار نمانده واز همین جا یکسر بمنزل خود رفته ومرا نیز فراموش کنید.

سپس بدون اینکه منتظر جواب من بشود باقدمهای تندی بطرف دختر رفت و نمی دانم چه کلماتی بین آنها رد و بدل شد فقط تشخیص دادم که دستهایشان دور گردن همدیگر حلقه شده و بوسه طویلی لبان هم را بوسیدند.

بعد «ادی» مرا صدا کرده گفت :ـ پدرجان نزدیکتر بیائید تا همسر خود را بشما معرفی نمایم.

با حال تردید بطرف آنها رفتم و همینکه نزدیك آنها رسیدم ناگهان از تعجب سرما خشکم زد. کیت نامزد سابق دختر خودم بود!

اخبار شهرستانها

اخبار مهم شهرستانها و شرح مفصل عملیات

رؤسای ادارات ولایات را همیشه در این ستون مطالعه فرمائید

تربت جام • ازفضایل وفعالیت و کارهای برجستهٔ آقایان هیئت انجمن شهرداری دادن سی هزار ریال وجه از صندوق شهرداری جام بآقایان بنکدارها است چون بنکدارها هم مفتخورند وهم مال مردم لخت وعور جام را با بی پروائی تمام نوش جان می کنند،

کسی نیست ازانجمن شهر بپرسد که بچه مجوزی این بخشش را نموده اید؟

مهدی عطاریان

امید ایران • ما از فرماندار تربت جام وانجمن شهر این سئوال را را میکنیم تا معلوم شود این بذل و بخش بیمورد باچه مجوزی بوده است.

بندر پهلوی • بنام نامی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اولین کلنك زده شد. باتوجهات مخصوص جناب آقای فرماندار ورئیس محترم فرهنك سه باب دبستان ٤ کلاسه درقصبهٔ کیورچال ۲۲ کیلومتری بندرپهلوی تاسیس شد وساختمان مدارس بالا شروع شد ودرحضور آقای پرتوی رئیس محترم فرهنك و کلیه رؤسای دوائر آقای بابك فرماندار پهلوی دبستان اولین کلنك را برزمین زدند

باقری

امید ایران • فعالیت واقدامات آقای بابك شایستهٔ تقدیر واحترام است چندی پیش که کارکنان امید ایران برای ایام عید بشمال رفتند نمونه دلسوزی وفعالیت آقای بابك را دربین رشت و پهلوی مشاهده کردند که بدستور وابتکار فرماندار درختهای زیادی درکنار جاده کاشته ومامورین از آنها مراقبت میکردند.

هندیجان • بعلت فصل زمستان و مخالفت طبیعت بازارعین وضع مردم بی اندازه بحرانی ودشوار شده گروهی اززارعین تهی دست تصمیم داشتند جا ومکان خودرا رها کرده باطراف مناطق نفت خیز کوچ نمایند خوشبختانه مروت وجوانمردی آقایان محمود رضائی کدخدای چم خلف عیسی وسردار وحاجی عبدالحمید اخلاقی کدخدای دهملهٔ باچند نفر از کدخدایان جنوب شط مانع آوارگی دهاقین شد ونامبردگان شرکتی با سرمایهٔ پانصدهزار ریال تشکیل داده وبوسیله قریب سیصد نفر عمله مشغول به حفر نهرجنوب شط هندیجان گردیده وبفاصلهٔ کوتاهی آب شط را بقراءکوت رسانیده اند وباهمت آقایان راه نجاتی برای آقایان باز شده است.

رسول زکی زاده

امید ایران • سازمان برنامه طرز عمل بدون تظاهر را از آقایان بالا یاد بگیرد.

فردوس • انجمن شهر فردوس کوچکترین قدمی بنفع مردم برنمیدارند زمستان وبهار هم درشرف اختتام است ومردم ازشهرداری بیش از این انتظار دارند.

شفا درجزی

امید ایران • مردم ایران از کلیه دستگاههای دولتی نبایدانتظار کوچکترین انجام وظیفه ای را داشته باشند چه رسد باهالی فردوس!

خوانندگان عزیز

کارکنان مجله امید ایران مفتخر وسرافرازند که همیشه بوعدهٔ های خود عمل کرده وبتجربه ثابت نموده اند که هر چه بنویسند باعمل وحقیقت وفق میدهد بطوریکه ملاحظه میفرمائید از بدو انتشار امید ایران تاکنون بین عده بیشماری ازخوانندگان عزیز جوایز مختلفی تقسیم کرده واز این ببعد هم این روش عملی خواهد شد یعنی هرهفته که امید ایران منتشر شود هفته بعدصورت برندگان چاپ میشود وماه بماه دربین کلیه شهرستانها ۳ دستگاه رادیو آندریا ۲ دستگاه چرخ خیاطی ۱۲۰ عدد ساعت رومیزی و ۲۰۰ عدد قلم خودنویس وچند صد جلد کتب خواندنی تقسیم میگردد وبااین روش دیری نمی گذرد که جوایز امید ایران نصیب عموم خوانندگان خواهد شد بنابراین هرکس امید ایران را بخرد اضافه براینکه هرهفته بهترین مطالب خواندنی و اخبار صحیح را خواهد داشت صاحب یکی ازاشیاء بالانیز میشود وازهمه مهمتر هرکس ۵۰ شماره پی درپی ازامید ایران جمع آوری نماید میتواند شمارهٔ مجلات خودرا بدفتر اداره مجله امید ایران ارسال داشته ویك عدد خودنویس طرح پارکر مجانی دریافت دارد.

در این هفته عکسهائی را که ملاحظه می فرمائید برندگان جوایز امید ایران هستند وجوایز عده زیادی هم از سایر خوانندگان عزیز ارسال شده هنوز عکسشان چاپ نشده است ودرهفته آینده عکس خود را ملاحظه خواهند فرمود فقط از برندگان تقاضا میشود که بضمیمه مجلات برنده ۵ ریال تمبر پست ویك قطعه عکس خودشان راارسال فرمایند وپس از ارسال بدون اینکه بنمایندگان فشار آورده وبرای دریافت جوایز عجله کنند مطمئن باشند که جوایزشان اعم از رادیو یا سایر اشیاء باسرع وقت فرستاده خواهدشد.

فانتزی

بقیه از صفحه ۹

امروز تلفن اداره زنگ زد و شخصی می خواست با من صحبت کند وقتیکه گوشی را برداشتم صدای دوست دیرینم را شنیدم که می گفت گردن بندی را باتمام آن نشانی هائی که در روزنامه ذکر شده یافته است..

پروین که ازخوشحالی در پوست نمی گنجید حرف او را قطع کرده پرسید:

ـ خوب، چطور شد؟ آن را گرفتی؟

ـ صبر کن جانم تا موضوع را برایت بگویم...

پروین که در دلش غوغائی برپا شده بود دمی دندان بروی جگر نهاده و در حالیکه سکوت کرده و سراپا گوش شده بود بدهان احمد نگاه میکرد...

احمد نیز دنباله سخن خودرا گرفته گفت:

ـ فورا بسراغش رفتم و گردنبند را که کاملا شکل گردنبند تو بود دیدم اما...

ـ اما چه؟!

ـ اما آن گردن بند مال تو نبود و منهم آنرا نیاوردم زیرا قیمت آن ۵۰۰۰ تومان بود نه ۵۰ تومان!!

بعد احمد نگاهی بقیافه اندوهناك پروین کرد و گفت

ولی چیزی بهتر و زیباتر از گردن بند برای تو آورده ام که اگر بدستت بدهم قادر میشوی چندین گردن بند تهیه کنی خیلی بهتر از این گردن بند ۵۰ تومانی؟

پروین حیران ومتعجب باحمد نگاه میکرد ودهانش از تعجب باز مانده بود احمد ازروی میل بلند شد جعبه ظریف زیبائی دربرابر پروین گذاشت و گفت درداخل این جعبه آن چیزیکه بدرد دل شیدا پرست تو بخورد هست ولی باید بروم کلید آنرا بیاورم باعجله ازاطاق خارج شد درهمان لحظات اول که احمد رفت پروین جعبه را برداشت یکمرتبه متوجه شد که جعبه کوچکی از نوع چوبهای ساخت کردستان است ودرب آن خود بخود باز شد. پروین باخوشحالی محتویات جعبه را که دریك دستمال ابریشمی بسته شده بود بیرون آورد. دفترچه ای بود گره دستمال را باز کرد ودفترچه را گشود برروی جلد دفترچه نوشته بود سزای زن بی عاطفه ایکه درغیاب شوهرش خیانت کند همین است که درحال مستی گلوبند قیمتی آنرا بردارند وازفروش آن مهریه اش را بپردازد پروین فهمید شوهرش از اعمال او باخبر بوده و در حالیکه بصفحات طلاقنامه خود نگاه میکرد اشك از چشمهایش جاری شده بود!

اتوکارهای آخرین مدل ایران پیما همه روزه ساعت ۷ صبح به چالوس ـ نوشهر ـ آمل ـ بابل ـ بابلسر ـ شهسوار رامسر ـ رودسر ـ لنگرود حرکت و مسافر می پذیرد.

نشانی ـ خیابان سعدی ـ پشت بانك انگلیس تلفن ۷۱۱۳ شرکت ایران پیما

atige.ir
وب سایتی متفاوت

atige.ir

فریدون سرهنك تحصیل کرده ای بود
ولی چون عاشق شده بود همیشه نان و پنیر میخورد؟

اوه سلام عزیزم . چقدر بموقع آمدی !

سلام .

خوب بالاخره تصمیم پدرتان بکجا انجامید ؟

دیروز پدرم از رفیق صمیمی خودش آقای ك سوابق شمارا پرسیده بود و پس از تحقیق کامل بمن پیغام داد که چون خواستگار توجوانی نجیب و مؤدب است با ازدواج شما موافقم .

***

فریدون برق شادی وخوشی درقیافه اش درخشید ودر حالیکه سعی میکرد باطن خودرا درصورتش منعکس ننکند صمیمانه ابراز خوشحالی کرد .

* *

ناهید دختر ...الملك از ثروتمندان تهران بودودریك مهمانی باشکوه با سرهنك فریدون آشنا شد مدتها ناهید و فریدون با کمال محبت وصمیمیت بهم وعدهٔ ازدواج داده بودند . حتی ناهید هم دراین باره با پدرش صحبت کرده وموافقت اوراجلب نموده بود .

آنروزاین دونفر دور از اغیار درحاشیهٔ جادهٔ شمیران قدم میزدند و هردم ازکاخ زیبای آرزو گفتگو میکردند .

آنشب گذشت وچند روزبعد با تشکیل یك مجلس باشکوه مراسم نامزدی سرهنك فریدون وناهید بعمل آمد ناهید حلقه ظریفی را بانگشت فریدون آشنا ساخت ودر میان کف‌زدن شدید مهمانان انگشت ظریف ناهیدهم بحلقه دانه نشان زیبائی فرو رفت .

قرار عقد وعروسی فریدون وناهید بچند ماه بعدگذارده شد وعروس میل داشت عالیترین وسایل جهازیه را تهیه به بینند تادریك خانه اشرافی در کنار سرهنك فریدون بسر ببرد .

در یکی از روزهائیکه فریدون و ناهید بسینما رفته بودند از طرف دژبان امریه‌ای بنام فریدون ابلاغ شد که رئیس ستاد ارتش امر نموده بود سرهنك فریدون بسمت فرمانده‌هنك‌جمازه سوار خاش حرکت نماید .

فریدون با ملاحظهٔ امریه ستاد ارتش ناگزیر بود بصوب ماموریت خود حرکت نماید وهرچه متوسل بتوصیه و پارتی شد اثری نبخشید عاقبت از نامزد عزیزش خدا حافظی نموده و بصوب ماموریت خود عزیمت کرد .

پس از ورود بخاش در کمال امیدواری مشغول انجام وظیفه شد و با عشقی پاك و بی آلایش شب‌وروز بفکر نامزد عزیزش بسر میبرد .

کم کم متوجه شد که باثروتی که نامزدش دارد حقوق ناچیز او کفاف تامین مایحتاج اشرافی ناهیدرا نمیدهد و تصمیم گرفت باصرفه جوئی وپس انداز سرمایه قابلی تهیه کند .

فریدون سرهنك تحصیل کرده و با معلوماتی بود و با منطق و اصول متوجه شد که اگر بیشترهم درخاش بماند وزیادتر پس‌انداز کند بهتر است تا زود بتهران مراجعت کند . وعزت نفس باطنی خودرا مغلوب کمك مادی نامزدش نماید . بهمین‌جهت این سرهنك با معلومات اغلب نان وپنیر میخورد و بیشتر حقوق خودرا پس‌انداز میکرد همیشه چشم براه غلام پست بود و با شوق تمام اغلب نامه‌های مفصلی بمحبوب عزیزش ناهید مینوشت ومناظر زندگی آینده را بوسیله جملات موزون و مرتبی نقاشی میکرد ناهید نیز همه هفته پاسخ نامه‌های نامزد عزیزش را با آب وتاب تمام میفرستاد و تذکر میداد که در انتظار خاتمه ماموریت فریدون دقیقه شماری میکند .

فریدون پس‌از دریافت یکی از کاغذهای‌ناهید بدستور نامزدعزیزش بقاچاق فروشهای کنار مرز عراق دستور داد که یك‌طاقه پالتو پوست بسیار گرانبها برایش بیاورند وپس از یکماه که شب‌وروزدر انتظار قاچاق‌فروش بود که بیمانه گرفته بود پالتو قشنگی بمبلغ‌دوهزار تومان خرید وبا بیمهٔ پستی بنشانی منزل ناهید فرستاد .

پیش خود خیال میکرد که دیگر طاقت ناهید طاق شده‌وشب وروز در انتظار ورود او بسر میبرد از آنجائیکه عمرسفر کوتاه است‌اوائل بهار حکم انتقال فریدون ابلاغ شد وبادل خوش وجیب پر وقیافهٔ شاد عازم‌طهران شد . ازشوق وشعفی که داشت خودرا فراموش کرد و بااولین وسیله از جایش حرکت نمود دربین‌راه ابداً بخود نپرداخت پس از ۳ روز و سه شب وارد طهران شد ساعت ۷ شب بود که وارد شهر شد ولی لباس گرد آلود و ریش بلندش منظرهٔ باو داده بود که فکر کرد قبل از رفتن بخانهٔ ناهید بحمام برود اصلاح نماید دسته گلی تهیه کند وبعد بسروقت نامزدش برودبا همین خیال اول بآرایشگاه رفت وپس از آرایش صورتش تصمیم گرفت بحمام برود در بین راه حمام دستی بازویش را فشرد وقتی نگاه کرد سرتیب‌حسین رفیق‌صمیمی دوره‌تحصیلیش را دید که بازویش‌را گرفته است فریدون باسرتیب احوالپرسی کردوبعد ازحال‌واحوال‌متوجه تعارف سرتیب شد که جداخواستار بود فریدون بااو تا باشگاه‌افسران همراه باشد .

افسران مادون وظیفه دارند اوامر مافوق‌را تبعداً انجام دهند وبا اینکه تعارف سرتیب دوستانه بود حجب وحیای جبلی مانع استنکاف شد

ناچار فریدون باتفاق سرتیب براه افتاد وبباشگاه افسران رفتند .

کنار میزی در گوشه باشگاه یك‌سرتیب نیروی‌هوائی و یك‌سرهنك‌جوان نشسته و بگفتگو مشغول بودند .

سرتیب گفت فریدون متاهل شدی ؟

فریدون جواب داد تیمسار بنده نامزد دارم شماچطور

سرتیب در حالیکه عکس قشنگی را بفریدون نشان میداد گفت بیاد آنشب که من‌توانستم دربـاشگاه افسران دل این خانم‌مجلل و مشهور رابدست آورم

فریدون نگاهی بعکس کرد وعکس سرتیب که باخانمش برداشته بود جلب‌نظرش را نکرد ولی وقتی چشمش بپالتو پوست زن سرتیب افتاد بی اختیار گفت راستی حضرت اجل این پالتوها حالا هم در طهران مد است .

سرتیب جواب داد بله قیمت این پالتو درطهران پنج‌هزار تومان است ولی خانم من آشنائی درخاش داشته واین پالتو را ازآنجا بوسیله قاچاق فروشها بدوهزار تومان خریده است فریدون باخوشحالی جواب‌داد بله حضرت اجل آنجا ارزان‌تر است بنده یکی‌ازهمین جنس‌ولی خیلی بهتر برای نامزدم فرستادم‌ودرآنجا بهمین قیمت تمام‌شد .

در اینموقع درب سالون باشگاه بازشد وقیافه خانم مجلل نمایان گردید خانم بامتانت ووقار تمام درحالیکه پالتو پوستی برتن داشت داخل سالون شد و پس از نگاه باطراف متوجه سرتیب شد و پس از لحظه توجه بطراف آنها پیش رفت فریدون خوب متوجه‌شد ناهید بود بـا حیرت تمام میخواست ازجابلند شده ونامزد عزیزش‌رابه تیمسار معرفی کندولی از شدت ذوق قادر بحرکت نبود .

زانوهایش بی‌اختیار می‌لرزید آب دهانش خشك شده بود سرش گیج میرفت . جلو چشمش سیاه شده بود .

قلبش بشدت می‌طپید مثل اینکه مست شده ودرعالم مستی خوابی‌دیده بود تاخواست ناهید را به تیمسار معرفی کند ناهید در کنار او و سرتیب

بقیه در صفحه ۱۹

atige.ir
وب سایتی متفاوت

—ازدوست خود توقع نداشته باشید شمارا بهرمحلی یاضیافتی که تشکیل میدهد دعوت نمایداین عمل حمل‌را بر کم شدن محبت و توجه او نسبت بخود نکنید ،زیرا ممکن است بعلت داشتن مهمانان معین دریك زمان، وبالاخره فکراینکه بسایر دوستان ومهمانان خوش بگذرد وراحت تر باشند ،ازدعوت شماخود داری کرده باشد.

— بعضی بانوان عادت دارند هنگامی که برای خرید بمغازه‌ای میروند برای ارزان کردن اشیاء مورد نظر خود هزاران عیب وایراداز آن میگیرند وبصاحب مغازه میگویند آنها را میتوانند ازدکان دیگر ارزان تر بدست آورند.

باید بدانید این عمل بسیار زشت واز ارزش شما میکاهد وفروشنده نیز یاین حرفها عادت داشته و مسلما از جهت آنها کم نخواهد کرد.

اگرفروشنده ببدی جنس خود اعتراف کند بنابه مهارت وتجربه‌ای که دارد شیئی دیگر بهمان شکل میآورد ولی برقیمت واوصاف آن می‌افزاید وطوری میکند که شما بخریدن آن مجبور گردید

—هنگامیکه دوست شما شیئی را خریده است وبشما نشان میدهد وقیمت آن را میگوید ، یکدفعه فریادنکشید که «چقدر گران خریده‌ای من که هرگز باور نمیکنم»

این عمل دلیل بربی تربیتی وبی‌تجربگی شمااست زیرا میتوانید مقصود خودرا باطرز دیگری باوبگوئید که مکدر وآزرده خاطر نگردد

—رسیدگی نکنید ببینید لباسی را که دوست شما بتن دارد چقدر خریده است

—اگر خیال خریدن چیزی را ندارید بی‌جهت وارد مغازه‌ها نشوید ونیز بشت ویترین برای تماشای اشیاء آن نه ایستید.

—هنگامیکه بادوستی ملاقات میکنید زیاد ازباهوشی وخوبی بچه خودصحبت نکنند باید بدانید دوست شما بچه خود را هرچه باشد بهتر وباهوشتر ازفرزند شما میداند.

—هنگامیکه دختر بزرك شما در مجلس رقص یا سیافتی دعوت دارد و شما نیز آنجا هستید هراندازه که دختر شمازیبا باشد به دوستان خود نگوئید «بسیار زیبا است ،تمام‌چشمها رابخود معطوف داشته است»

لااقل نصف مادران دیگر که درآنجا حضور دارند نیز همین حرف را خواهندزد

—طوری به بچه خود مشغول و سر گرم نشوید که بکلی شوهرتان را فراموش کنید.

باید بدانید شوهرشما هر اندازه طفل‌خودرا دوست‌داشته باشد راضی نمیشود شماتمام هم صرف اونمائید.

پس درحالیکه به کودك خود میرسید واز او مواظبت میکنید بشوهر خود نیز پرداخته وشامل راحتی او را نمائید.

—ازکارهای خانه بدلیل اینکه کودك خود پرداخته اید سرباز نزنید وهنگامیکه شوهرتان بخانه میآید نگوئید : بچه نگذاشت که کارها را بکنم.

درهرحال سعی نمائید که خانه واطاقهای شماتمیز وپاك باشد ،خانم لطیف وخانه‌دار چند کودك هم که داشته باشدبازمیتواند بامورخانه‌رسیدگی نماید .مسلما وجود طفل مانع‌از انجام کارها نمیشود ونمیتواند برای بانوان بهانه ودلیلی باشد.

—خدمتکاران رانزد شوهر خود سرزنش نکنید.

ملامت وتوبیخ خودرا برای هنگامی که اودر خانه نیست نگذارید.

این‌عمل علاوه براینکه موجب رنجش خدمتگزار شما میگردد نزد شوهرتان نیز یکزن عصبانی و مهیب جلوه خواهید کرد.

—باداشتن بیگودی‌ازاطاق خواب خود خارج نشوید.

قبل ازاینکه اطاق خواب‌را ترك گوئید اندکی در آئینه نگریسته و وضع خودرا مرتب نمائید.

—هنگامیکه شوهر شما خسته و کوفته بخانه میآید ازاوبازجوئی نکنید ویك بیك کارهای خودرا برایش شرح ندهید.

همیشه دراین حالت صورت‌خندان وتبسم بین‌داشته وسعی نمائید وسائل راحتی وتفریحشرا فراهم نمائید.

—نگذارید شوهرتان‌شما رابالباس پاره‌وکثیف ببیند.مخصوصا باین‌قسمت زیاد اهمیت‌داده وبیشتر دقت نمائید.

—خدمتگزاران خود را بدروغ گفتن وسخن‌چینی کردن‌وبیهوده‌حرف زدن درباره‌دیگران تشویق‌نکنید.زیرا ممکن‌است ازشمانیز نزدهمسایگان سخن‌چینی کرده‌وکارهای شمارا توضیح دهند دراینصورت‌اگربشنوید که‌حرفی پشت سرشما زده‌اند ویاآنچه راکه درخانه گذشته‌است برای دیگران‌شرح داده‌اند بسیارعصبانی‌وخشمگین خواهید شد درصورتیکه خودتان آنهاراچنین بار آورده‌اید.

—از خدمتکاران خود بخصوص اگردختر باشند واز تعلیم وتربیت بهره‌ای نداشته باشند حس‌سکوت وخلق خوب و کردار پسندیده انتظار نداشته باشید زیرا اگر ازشما خوشبخت‌تر و خوش‌شانس‌تر میبودند مسلما فکرد تعلیم وتربیتی نیز بالاتراز شمابیدا میکردند.

—ازپولیکه برای خرج یومیه‌خانه کنار گذاشته‌اید برای خرید لباس و لوازم آرایش خوداستفاده نکنید.

—هنگامیکه برای‌اولین مرتبه بیك خانه بیلاقی دعوت میشوید.بر مدت‌ملاقات خود نیفزائید مگراینکه با صاحب‌خانه کاملا صمیمی وخودمانی باشید.

—خانه‌مردم رانباید مانند منزل خودبدانید وازصاحب خانه ستوالاتی که‌مربوط بزندگی داخلی‌خودش میباشد نکنید.

—هنگامیکه برای‌ملاقات‌چندروزه بخانه دوستی میروید ودر آنجامهمان هستید کاملا مراعات قوانین خانه‌آنها رابکنید .مثلا باید بفهمید که‌هنگام خوابیدن وبرخاستن چه‌موقع میباشد و آیا دراطاق خواب سیگار میکشند‌ویا کتاب مطالعه میکنند؟

در این‌هنگام بهیچوجه تقاضای امری که تشکیلات زندگی وروش روزانه آنها برهم بزند ننمائید.

—هرخانهٔ بایدیك‌قفسه کتاب‌شامل یادداشت ویاکت‌وتمبر داشته باشد و

بقیه در صفحه ۱۹

دیوانه

بقیه از صفحه ۱۳

۳۰اوت —امروز جسد طفل‌را از میان برکه یافته‌اندو پلیس درجستجوی قاتل اوست . آه! آه ! چه واقعهٔ عجیبی !

۱ —سپتامبر—پدرومادراین‌پسربرای جستجوی قاتل وی‌امروز با نهایت عجز ولابه ازمن تقاضای استمداد و مساعدت داشتند . راستی که خنده‌آور است !

۱۶ اکتبر—مساعی و کوششهای پلیس برای دستگیری قاتل همه بی‌نتیجه مانده‌است.

راستی‌اگر من بعوض خفه کردن کودك اورا طوری بقتل‌میرساندم که ازبدنش خون‌جاری می‌شد چقدرامروز آرامش خاطر داشتم.

۲۰ اکتبر

امروز برای گردش‌وتفریح‌حوالی رودخانه سن‌را انتخاب کردم .

هنوز مسافتی بیش طی نکرده بودم زارعی که بابیل خودمشغول مشروب ساختن باغ خودبود توجه من‌را جلب کرد باکمال دقت باطراف و جوانب خود نگریستم هیچکس درآن حوالی جزمن وجود نداشت .

این‌زارع‌جوان بلندقد ونیرومندی بود.

آه ! خدایا ! چه‌سعادت بزرگی : این‌بار حالتم بیشتر شبیه به حیوان سبع ودرنده‌ای‌بود که‌از قفس رها شده باشد دفعتهٔ بدون‌آنکه متوجه‌من شود ویاسخنی بدو اظهاردارم با حرکتی سریع وچابك بیلشرا ازدستش گرفتم وتاخواست بسویم نگاه کند ضربتی برفرقش کوفتم .

خون غلیظ سرخ‌رنگی همه‌آن‌مکان را فرا گرفت —آه ! آه ! ضربت من بقدری کاری و مؤثر بود که او نتوانسته بود حتی فریادی برکشد.

جمجمه‌اش بکلی متلاشی‌شده بود بی‌اختیار دستهای خودرا پائین‌آوردم وبا انگشتان خود لخته‌های خون را که‌هنوز حرارت مطبوعی بهمراه‌داشت لمس کردم . خونی که‌درمیانش قطعات کوچك مغزو مخ دیده میشد .

آهسته باکمال آرامش خاطر دستهای خودرا شستم وقدم زنان در حالیکه ازفرط کامیابی گونه هایم بر افروخته شده‌بود بخانه مراجعت کردم.

۲۵ اکتبر—جریان‌قتل‌زارع‌درتمام جراید سروصدای زیادی راه انداخته است

۲۶ اکتبر—دادستان‌معتقد است که خواهر زاده زارع مجرم وقاتل‌میباشد

۲۸ اکتبر—مدارك مثبتی علیه این خواهرزاده توسط دادستان برای اثبات جرمش بدادگاه‌ارائه شده‌است وبطوریکه مدارك نشان‌میدهدزارع شخص ثروتمندی بود که وارث منحصر بفرد اوفقط‌خواهرزاده‌اش بوده‌است.

۱۵ نوامبر—خوشبختانه امروز مجرم‌نتوانست در مقابل جرم منتسبه‌از خود دفاع کند زیرا همه‌چیز علیه‌او شهادت میدهد.

۲۵ژانویه— پرونده قتل برای صدور رأی نهائی نزدمن احاله شده است دادستان خواهرزاده را متهم به قتل عمدی کرده بود ونظریه وی‌مورد تایید هیئت قضات دادگاه قرار گرفته بود فقط می بایستی من‌رأی قطعی‌دادگاه راکه البته صدورحکم اعدام بود اعلام دارم .با کمال‌وقار ومتانت قلم را ازروی میزبرداشته واین چندکلمه را : «حکم اعدام صادر شود » ذیل ورقه درج کردم.

دیگرکارتمام‌شده‌بودو من‌میتوانستم فرداصبح ناظر قطع سروی بوسیله‌تیغه گیوتین باشم .

۱۸ مارس—امروزصبح قاتل‌جوان راتوسط کالسکه‌ای بسوی گیوتین هدایت کردندو گردن‌سطبرش‌رابروی تخته مثلثی شکل قرار داده وبلادرنك ضربت برق آسای تیغه گیوتین سرش را دریك‌لحظه ازبدن جدانمود . آه ! آه ! این‌بارخون‌سرخ‌رنگی‌ازشریان‌ها فوران میکرد .

کاش می‌توانستم چون جلاد از نزدیك شاهد این‌منظره لذت‌بخش باشم اما ...

یادداشتها بدین‌جا ختم نمیشدبلکه حاوی مطالب دیگری بود که هیچ‌گونه ارتباطی با ارتکاب قتل‌مجددی نداشت .

یکی از روزنامه‌ها پس از شرح وبسط زیادی در پیرامون این واقعه ازقول پزشکان روانشناس چنین‌اظهار نظر کرده بود:

«باید اعتراف کرد که‌درجوامع امروزی نیز اشخاص دیوانه‌ای یافت میشوند که‌با کمال خونسردی ومتانت مرتکب جنایات‌واعمال مدهشی میشوند بدون آنکه کسی از آن اعمال اطلاع حاصل کند.»

atige.ir
atige.ir وب سایتی متفاوت

atige.ir

فریدون سرهنك تحصیل کرده ای بود

بقیه از صفحه ۱۷

نشسته بود و بمحض اینکه فریدون ازجایش بلند شد که مراسم احترام را بعمل آورد سرتیپ با تبسم طبیعی گفت جناب سرهنك ایشان خانم بنده

معلوم بود حال ناهید هم دگرگون شده بود دستهای ظریفش می لرزید باتعجب بسرهنك نگاه میکرد وطاقت نشستن وحرف زدن هم ازاو سلب شده بود ودرمقابل دومرد سپاهی قرار گرفته بود که اورا بیکدیگر معرفی می کردند سرتیپ تاگفت جناب سرهنك خانم بنده سرهنك هم هم آهنك صدای تیمسار میگفت تیمسار نامزد بنده .....

حال فریدون دگرگون شد بی اختیار برزمین افتاد ناهید و سرتیپ از زمین بلندش کردندو با اتومبیل خودشان اورا بمنزل رسانیدنددر بین راه سرتیپ مرتبا می گفت عجب این چرا اینطور شد بیچاره ازجریان اطلاع نداشت بالاخره ناهید ماجرای نامزدی خودرا بافریدون برای شوهرش شرح داد وگفت چون سه سال بیشتر نامزدی ماطول کشید ومادرشماهم سماجتی درخواستگاری من نشان میداد پدرومادرم بدون اجازه نامزد بودنم باعروسی من وشما موافقت کردند .

سرتیپ دستور داد شوفر بخانه رفت پس ازآنکه سرهنك بهوش آمد تیمسار دربرابرش خبردارایستادو گفت سرکار سرهنك فریدون بشرافت پاکونم قسم اگر ازجریان نامزدی شما کوچکترین اطلاعی داشتم بشما ناهید ازدواج نمیکردم وحالا که من عشق شما وناهید راتباه کرده ام حاضرم باطلاق ناهید آزادی وعشق را نصیب تو وهمسرم نمایم ولی شجاعت اخلاقی فریدون مانع این کار شد !

چگونه ما شال رومل مسمومش شد

بقیه از صفحه ۱۲

خواهند کرد و قطعا محکوم خواهد شد و بنام خائن به پیشوا وملت اعدام خواهد خواهد گردید ولی اگر جام زهر را بنوشد پس از چند دقیقه براحتی خواهد مرد و تبلیغات آلمان او را بنام شهید خواهد نامید و تمام حقوق ومزایای درجه اش را به ورثه او خواهند داد و ضمنا متذکر شد که خانه بوسیله پاسبانها محاصره است و اگر بفکر مقاومت افتد هیچ فایده نخواهد داشت مارشال بلا فاصله شق اول را پذیرفت و پس ازخداحافظی از زن وبچه اش سوار اتومبیل شد ودر کنار جنگل جام زهر را نوشید.

چند روز بعد جنازهٔ اورا با تجلیل بی نظیری بخاك سپردند ومرك او را بعنوان سکتهٔ قلبی تلقی کردند وژنرال رونشتدت بنمایندگی هیتلر نطق کردو عظمت ومیهن پرستی او را ستود . اما شوخی تقدیر باینجا ختم نشد چه هیتلر امر کرد که مجسمه سازان نیم تنهٔ اورا بسازندو ضمنا دستور داد که مدارك جعلی که رومل را خائن مملکت معرفی میکرد بسازند ومی خواستند این مدارك را چندی بعد منتشر کنند اما تقدیر دست نیرومند خودرا بزودی برسر سندسازان فرود آورد وسقوط آلمان این توطئه راخنثی ساخت .

آداب معاشرت

بقیه ازصفحه ۱۸

بانوان باید قیچی وانگشتانه و بالاخره اشیاء دوخت ودوز خودرا در محلی نگاهداری کرده وسائل آن را فراهم کنند

مردان نیز باید جعبه ای جهت تیغ خود تراش ولوازم آن ترتیب داده و بهیچوجه اشیاء نامبرده را از کسی بعاریه نگیرند

همیشه پیش خود خیال کنید که تازه ازدواج کرده اید وهمانطوریکهٔ عشق وعلاقه بخصوص در آن موقع نسبت بشوهرو زندگی خود داشتید حالا نیز همانطور به زندگی علاقه مند باشید

دلبریها وعشوه گریهائی را که قبل ازعروسی میکردید وشوهر خود را بیشتر مفتون مینمودید حالا نیز که چندین سال ازآن میگذرد آن حرکات و اطوار رافراموش نکرده وسعی نمائید شوهرتان همیشه تصور کند که چندروز بیش از ازدواج شما نمیگذرد.

بقیه دارد

امید ایران دفتگی

مدیر وصاحب امتیاز

علی اکبر صفی پور

اداره . طهران . خیابان بهار

عنوان. تلگرافی- تهران امید ایران

تکشماره ۵ ریال

سالیانه ۲۵۰ ریال

ششماهه ۱۲۵ ریال

برای خارج از کشور با هزینه پست

شماره چهارم دوره دوم

شماره بی دربی ۱۸

شنبه ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۲۹

چاپ نقش جهان

تلفن ۷۲۰۲

خیابان فردوسی

آمار جوایز ارسالی

برای خوانندگان شهرستانها

از تاریخ ۲۹ر۱ر۲۹ تا ۲ر۳ر۲۹

۱ - آقای رضا میانه شیراز

۲ - « محمد رضا نیك بخش لنگرود

۳ - آقای محمد علی عسگری رشت

٤ - آقای انوش غمگسار

۵ - آقای هوشنك رئیس همدان

٦ - هاشم جمالیان اراك

۷ - فرهنك مهاجر اراك

۸ - آقای شیرزاد تقی زاده بندر پهلوی

معنی میوه ها از دریچه چشم عشاق

سیب - من از تو سیرم بی جهت گرد محبت من مگرد

شلیل - تومرا دوست نداری علت آنرا هم نمیدانم

طالبی - تو دوای هردردی هستی ولی کسی قدر ترا نمیداند جزمن

گردوی تازه - بی وجود توزندگی برای من تلخ است من عمر وزندگی را باتو میخواهم

گوجه - ازتشنگی وزیبائی روی تو دلم از دست رفت .

گیلاس - سرخ وسفیدی روی تورنك وبوی زندگی من است .

گلابی - به به چه یار خوب وچه دلربای نازنینی هستی

گوجه فرنگی - شعله عشق من از ملاقات تو خاموش نمی شود مگر بوصال تو

گرمك - توخاموش وبی زبانی من ترا دوست ندارم

لیمو - وی تومرا ازهر عطری بی نیاز نموده است

لیمو - من هوس عشقبازی باتو دارم تحمل کن تاوسیله فراهم شود

نارنج - من روز وشب ازعشق تومینالم توچقدر بی انصافی

نارنج بابرك - توجان منی ومرا بی توزندگی میسر نیست تدبیری کن تا زودتر بزیارتت نائل شوم

نارنج زرد - من ترا اینقدر بی مهر نمیدانستم

نارنج سبز - تومرا بجای آنکه تسلی دهی تمسخر مینمائی

معلوم میشود معنی عشق را نمیدانی

نارنگی - نمیدانم چرا تو باهمه کس مهربانی جز بامن بدبخت

نارنگی بابرك - اگر مهری دردلت جای گرفته ابراز کن تاآسوده شوم وراز خود آشکار کنم

هندوانه - برنك سبز من نگاه مکن که قلبم ازهجر تو پرخون است

زمستان رفت وموجودات زندگی ازسر گرفتند

جهان افسرده وپژمرده بیدار گشت خورشید جهانتاب با اشعه جانبخش موجودات را بجنبش درمیآورند روزها رفته رفته بلند و هوا اندك اندك گرم میشود . انسان هم بیشتر تلاش وفعالیت خواهد نمود بدون شك چون انرژی بیشتری مصرف میکند ناگزیر برای جبران مواد با تحلیل بدن غذای بهتر وکاملتری هم لازم دارد .

غذائیکه مواد تحلیلی بدن وانرژی مصرفی را دراین موسم بنحو کامل جبران میکند

وغذائیکه روح وجسم را برای فعالیت وموفقیت برمشکلات بهتر آماده مینماید کوکومالت است

COCOMALT

کوکومالت نشاط روحی را آنا وتقویت جسمی رادر کمترین مدت میبخشد

کوکومالت بافرآورده های مشابه قابل مقایسه نیست

دقت فرمائید فقط کوکومالت بخوانید وکوکومالت مصرف کنید

خروس : مؤسسه تبلیغاتی ۱-۱

شرکت سهامی لوان تور

از اول اردیبهشت ماه ۲۹ در کرایه اتوکارها تخفیفی داده و نرخ کرایه وبرنامه جدید خودرا بنظر مسافرین محترم میرساند

تهران - مشهد	۳۱۰	ریال	یکشنبه - سه شنبه - پنجشنبه
تهران - تبریز	۲۹۰	«	« « «
تهران - اصفهان	۱۵۰	«	همه روزه
تهران - شیراز	۳۱۰	«	یکشنبه - سه شنبه - پنجشنبه
تهران - رشت	۱۲۵	«	« « «
تهران - همدان	۱۱۰	«	« « «
تهران - کرمانشاه	۱۸۰	«	« « «
تهران - کاظمین	٤۵۰	«	دوشنبه - چهارشنبه
تهران - یزد	۳۰۰	«	یکشنبه
تهران - قم	۵۰	«	همه روزه صبح وعصر
تهران - قزوین	٤۰	«	« «

راجرز قهرمان سوارکاران

مخصوص امید ایران

atige.ir

atige.ir
وب سایتی متفاوت